

یکم دی‌ماه

۱۳۲۲

احمد کسروی



نویسنده :	احمد کسروی (و دیگران)
نام کتاب :	یکم دیماه ۱۳۲۲
چاپ یکم :	تهران ـ چاپخانه‌ی پیمان ۱۳۲۲
پراکنش اینترنتی :	یکم : ۱۳۹۴ ، دوم : بهمن ۱۴۰۰
جای پراکنش :	کانال تلگرام

این کتاب از سوی «باهَمادِ پاکدینان» و بدست «کوشادِ تلگرام» پراکنده می‌گردد.

جُستار :	
شمار ساتها :	۴۵ (اصلی) + ۱۰ (دیگر چیزها)
ویژگیهای بیرونی :	رنگ صفحه : آبی آسمانی ، رنگ حروف : سرمه‌ای ، اندازه‌ی حروف : شماره‌ی ۱۵
رده‌ی ویرایش :	دو بار غلطگیری و ویراییده شده

پایگاه احمد کسروی	https://kasravi-ahmad.blogspot.com
کانال پاکدینی	https://telegram.me/Pakdini
کتابخانه‌ی پاکدینی در تلگرام	https://telegram.me/kasravi_ahmad

یادداشت ویراینده :

۱ـ افزوده‌های ما درمیان [ ] آمده و همه‌ی پابرگیها از ماست.

۲ـ پررنگی جمله‌ها و زیر خطی برخی از آنها از ماست.

۳ـ پیکره‌ها را ما افزوده‌ایم.

۴ـ در این پراکنش اندک لغزشهای ویرایش پیش درست گردانیده شده و یادداشتهای پایان کتاب افزوده گردیده است.

از خوانندگان خواهشمندیم چنانکه بلغزشی برخوردند برای بهبود کتاب در پراکنش آینده ما را آگاه گردانند.

برای پرینت کردن این کتاب بهترست گزینه‌ی Print as grayscale را برگزینید.

نیایش پاکدینی

ای آفرنده‌ی خورشید و ماه ، ای پدیدآورنده‌ی جهان ، نامت بلند بادا

آفریدگارا بزرگتر از آنی که ما توانیم شناخت ، بلندتر از آنی که توانیم دریافت.

خواست تُست که جهان را پدید آورده ، دست تُست که آن را براه انداخته.

پروردگارا به هستیت خَستُوانیم ، به یگانگی و توانایی و داناییت می‌شناسیم ، در راه خواست تو می‌کوشیم ، از این شاهراهی که بروی ما گشاده‌ای سپاس می‌گزاریم.

خدایا بنامت درفش افراشته «خدا با ماست»گویان ، پا براه می‌گزاریم :

تا توانیم خواهیم کوشید ، بدشواریها پروا نخواهیم نمود ، از رنج و گزند رو نخواهیم برتافت.

آفریدگارا جهانیست آشفته و بیراه : گمراهیها دسته‌ها بسته ، آز و ستم سپاه‌ها آراسته ، بتخانه‌ها سر برافراشته ، دلها تیره گردیده ، آدمیان خویِ ددان گرفته‌اند.

آفریدگارا بگمراهیها خواهیم رزمید ، با آز و ستم خواهیم جنگید ، بتخانه‌ها خواهیم برانداخت ، و آن پشتیبانی و راهنماییهای تُست که ما را فیروز خواهد گردانید.

نامت بلند بادا ای آفرنده‌ی خورشید و ماه[1]

۱ـ نشانی فایل گویای «نیایش پاکدینی» : https://t.me/pakdini/۱۱۰۳۶

فهرست

یادداشتهای پایان کتاب

پیکره‌ها



بنام پاکْ‌آفریدگار

روز پنجشنبه یکم دیماه «جشن کتابسوزان» در خانه‌ی آقای کسروی برپا گردید. در این نشست چون از دیگران هم می‌بودند انبوهی [= جمعیت] بیش از یکم آذر گردید ، و کتابهای بسیاری روی میز چیده شد. ساعت پنج پس از نیمروز آقای کسروی بپا برخاسته آغاز سخن کرد :

گفتار آقای کسروی

امروز آقایان ملک‌نژاد و نادری و خراسانی گفتار خواهند راند و من بچند سخنی بس خواهم کرد :

نخست : درباره‌ی شب و روز

برخی از یاران از جمله آقای دکتر یوسفی «شب یکم دیماه» شب پیش را دانسته و آمده و بازگشته‌اند. پارسال نیز چنین رخ داد.

این از آنجاست که چون می‌گوییم : «شب پنجشنبه» ، دانسته نیست آیا شب پیش از روز پنجشنبه را می‌خواهیم یا شب پس از آن را؟ ، آیا شب را پیش از روز می‌گیریم یا پس از آن؟..

آقایان می‌دانند که ما در شرق شب را پیش از روز شماردیمی. باین‌معنی در نزد ما «شب پنجشنبه» آن شبی می‌بود که پیش از روز پنجشنبه است. «شب آدینه» آن شبی می‌بود که فردایش آدینه است. ما آغاز شبانه‌روز را از شامگاه که هنگام فرورفتن آفتابست گرفتیمی ، ولی اروپاییان آغاز شبانه‌روز را از نیمشب گرفته نیمه‌ی نخست هر شبی را از روز پیش می‌شمارند. از روی شمارش آنان

«شب پنجشنبه»ی ما یک نیمش از چهارشنبه و تنها نیم دیگرش از پنجشنبه بودی.

ما با اروپاییان جداییهای بسیار می‌داشتیمی که یکی هم این می‌بود. ولی از سی و چهل سال پیش ما باروپاییان نزدیک شدیم و بسیار چیزها را از آنان گرفتیم که یکی هم ساعت‌شماری بود. همچون ایشان ساعتهای خود را از نیمشب براه انداختیم. از اینجا درباره‌ی شب و روز نابسامانی[=بی‌نظمی] پدید آمد و بدانسان که گفتیم دورویگی رخ داد.

اکنون باید دید ما چه می‌کنیم؟.. آیا شیوه‌ی پیشین خود را نگه می‌داریم یا پیروی از شیوه‌ی اروپایی می‌کنیم؟.. امروز این را روشن گردانیم :

آنچه من می‌دانم باید پیروی از شیوه‌ی اروپایی کنیم و این ناچاریست ، زیرا :

۱) ما در زمانهای پیش «تاریخ قمری» را برگزیده بودیم و در تاریخ قمری هر ماهی از دیده شدن ماه نو آغاز یابد. از روی آن تاریخ شب یکم ماه آن شبی است که ماه نو دیده شود و پیداست که باید شبانه‌روز از شامگاه که هنگام دیده شدن ماه نو است آغاز گردد.

با تاریخ قمری ناچاری می‌بود که شب را پیش از روز دانیم. ولی اکنون که تاریخ قمری را رها کرده تاریخ خورشیدی را برگزیده‌ایم آن ناچاری از میان رفته است.

۲) در آن زمانها ما ساعتها را از شامگاه (از سردسته)[1] راه انداختیمی و جلوگیری نمی‌بود از اینکه شب را جلوتر از روز شماریم. ولی امروز که به پیروی از اروپاییان ساعتهامان را از نیمشب راه می‌اندازیم ناچاریست که نیمه‌ی نخست شب از شمار روز پیش باشد. چنانکه در راه انداختن ساعت پیروی از اروپاییان کرده‌ایم باید درباره‌ی شب و روز پیروی کنیم ، وگرنه نابسامانی بسیار رخ خواهد داد.

هنوز کسانی هستند که ساعت‌شماری اروپایی را نپذیرفته‌اند و باز ساعتهای خود را از غروب راه می‌اندازند. ولی این نادانیست ، زیرا شیوه‌ی ساعت‌شماری اروپایی بهتر و درستتر است و شیوه‌ی خود ما پایه‌ی راستی نمی‌داشته. هنگام نیمروز که آفتاب ببالای سر ما می‌آید درست پس از بیست‌وچهار

۱ـ سردسته را به ساعت دوازده می‌گفتند. مثلاً دو ساعت از دسته بالا آمده (یا از دسته گذشته) یعنی ساعت دو. گویا چون ساعتهای جیبی دسته‌ی کوک و تنظیم عقربه‌اش بالای ساعت دوازده می‌بود این اصطلاح را بکار برده‌اند.

ساعت دیگر باز در بالای سر خواهد بود و ساعت ما که از نیمروز و از نیمشب آغاز بگردش می‌کند گردش خود را بی‌هیچ کمی و کاستی بپایان خواهد رسانید. ولی هنگام شام که آفتاب فرومی‌رود فردا دو دقیقه پیشتر یا پستر از آن هنگام فروخواهد رفت.[1] از اینرو ساعتی که از شامگاه بگردش پرداخته روزانه دو دقیقه پیش یا پس خواهد بود. به هر حال چون شیوه‌ی ساعت‌شماری اروپاییان بهتر است ما بنام **ارج گزاردن به هر نیکی** باید بی‌چون و چرا آن را بپذیریم.

۳) در زمانهای گذشته چراغ الکتریکی نمی‌بود و شامگاهان تاریکی خیابانها را فراگرفتی و مردم ناچار بودندی که روز را پایان‌یافته دانسته و دست از کار برداشته بخانه‌های خود بازگردند و در اندیشه‌ی فردا باشند. از اینرو آغاز شبانه‌روز از شامگاه نه تنها زیانی نداشتی خود بجا نیز بودی. ولی اکنون که در سایه‌ی فراوانی چراغهای الکتریکی شبها نیز خیابانها روشنست و مغازه‌ها تا دیری از شب باز می‌باشد و کارهای روز همچنان دنباله یافته بشب می‌پیوندد شامگاه را آغاز شبانه‌روز دانستن و روز را از شب جدا گردانیدن نه تنها بی‌شُوَند[=بی‌سبب] است مایه‌ی برخی نابسامانی نیز تواند بود.

پس اینکه ما درباره‌ی روز و شب پیروی از اروپاییان کنیم از هر باره بجاست. اینست در اینجا امروز می‌گُزیریم[2] که از این پسْ شب هر روزی آن را خواهیم دانست که پس از روز می‌آید. در تاریخ گزاردن نیز همان کار را خواهیم کرد. مثلاً همین اکنون که شامگاه است و شب فرارسیده از روی شیوه‌ی پیش شرقی شب آدینه دوم دیماه است ولی ما آن را دنباله‌ی روز پنجشنبه یکم دیماه خواهیم شمرد. همین را بیاران دیگر جاها نیز آگاهی خواهیم داد.

پیداست که از اینجا دشواریهایی در تاریخنویسی پدید خواهد آمد. ولی این دشواری سختتر از آن نخواهد بود که از گردانیدن تاریخ قمری بتاریخ خورشیدی پدید آمده. تاریخنگار باید هوش دارد و هر کجا که نیاز افتاد این بازنماید که در گذشته شب را پیش از روز گرفتندی و اگر در جایی شب

۱ـ خواست آنست که از این نیمروز تا نیمروز دیگر همیشه یکسان و درست برابر ۲۴ ساعتست ولی فرورفت خورشید تا فرورفت روز دیگر یا برآمد آن تا برآمد دیگر بستگی بدرازی روز یا شب دارد و اینست سنجه‌ی ساعت‌شماری نتواند بود.

۲ـ گزیریدن = تصمیم گرفتن ؛ گزیر = تصمیم.

آدینه گفته شده همانست که ما اکنون نیمه‌اش را از روز پنجشنبه می‌شماریم.

یک دشواری نیز در پندارپرستیها[۱] پیش خواهد آمد. مردگان که شبهای آدینه بمیان زندگان آیند و بخانه‌های خود سر زنند ، در شبهای «رغائب» که چشم براه حلوا دارند در کار خود خواهند درماند. شب «برات» و شبهای «احیا» به نابسامانی خواهد افتاد. ولی خوشبختانه ما از این دشواریها بدوریم و آسوده خواهیم بود. کسانی که با این پندارها می‌زیند بسیار بجاست که از هر باره از توده [=ملت] جدا باشند.

نکته‌ی دیگری را که باید بازنمایم آنست که چنانکه ما امروز شیوه‌ی ساعت‌شماری و روزشماری اروپاییان را بهتر دیده بنام ارج گزاردن بنیکی می‌پذیریم باید روزی بیاید که اروپاییان شیوه‌ی سال‌شماری ما را که بهترین راه سال شماریست بپذیرند.

مرا در اینجا فرصت نیست که حساب گردش سال را بشما بدهم. بیشتر شماها آن را می‌دانید. همین اندازه می‌گویم که این تاریخ خورشیدی که بکار می‌بریم و در کتابها بنام سلطان جلال‌الدین ملکشاه «تاریخ جلالی» خوانده شده درسترین و بهترین تاریخهاست زیرا آغاز آن از روز نخست بهار است که خود آغاز سال می‌باشد و در حساب کبیسه‌ها یک راهی پیش‌بینی شده که هیچگاه نیازمند بهم زدن و بازساختن نخواهیم بود. ولی تاریخ گریگوری که اروپاییان بکار می‌برند گذشته از آنکه خود تاریخ پایه‌ی راستی نمی‌دارد ، کبیسه‌شماری آن درست نیست و باآنکه در زمان گریگور یک بار نیازمند بهم زدن و بازساختن گردیده‌اند در آینده باز هم نیاز خواهد افتاد. یک آک [=عیب] دیگرش اینست که ژانویه که ماه نخست سالست از زمستان آغاز می‌یابد. آن هم نه از سرش ، بلکه از میانش. مثلاً امسال ژانویه از دهم دیماه آغاز خواهد یافت که از هر باره نابجاست.

اینها را خود اروپاییان می‌دانند و در کتابهاشان نیز نوشته‌اند. اینست می‌گویم **باید روزی بیاید که تاریخ جلالی ما را بپذیرند.**

۱ـ پندارپرستی = خرافه‌پرستی ؛ پندار = خیال ؛ خرافه.

دربارهٔ تقویم (یا بفارسی گویم : گاهشماری) سخنان دیگری هست که اینجا جایش نیست. این «هفته» و «ماه» نیز پایه‌ای از گردش سپهر [=طبیعت] نمی‌دارند و باید از میان روند. «هفته» یادگار جهودانست و آنان از کلدانیان گرفته بوده‌اند. به هر حال پایهٔ آن ستاره‌پرستی کلدانیان می‌بوده که هر روزی را بنام یکی از ستارگان گردنده[1] شناخته در آن روز می‌پرستیده‌اند ، وگرنه در گردش زمین و در آمدوشد شبها و روزها «یک بخش هفت‌روزه» نبوده و نیست. اما ماه سی‌روزه ، این هنگامی می‌بوده که مردم پیروی از گردش ماه کرده تاریخ قمری را بکار می‌برده‌اند. اکنون که ما آن را بکنار گزارده‌ایم باید از ماه‌شماری نیز چشم پوشیم.

راسترین و ساده‌ترین راه آنست که چنانکه سال را از بهار آغاز می‌کنیم آن را بچهار بخش (بهار و تابستان و پاییز و زمستان) گردانیده هر بخش را از یک تا نود پیش رویم ، و بجای آدینه هر ده روز یک بار بآسایش پردازیم. اینها یکی از خواستهای ماست و در فرصت دیگری آن را بازتر خواهیم گردانید.

دوم : دربارهٔ کتابسوزان

همگی می‌دانید که ما چند سالست جشن کتابسوزان گرفته‌ایم و امروز این نشست برای همانست. چنانکه بارها گفته‌ایم **ما این کار را از روی هوس ، یا از راه تندروی ، یا بنام ستیزه با این و آن نمی‌کنیم. بلکه از روی فهم و بینش این رفتار را برگزیده‌ایم و هوده‌ی**[نتیجه] **بزرگی از آن می‌خواهیم.**

کسانی چون می‌شنوند ما کتابها را بآتش می‌اندازیم دهانشان باز می‌ماند. چه کنند بیچارگان! تاکنون از زیان این کتابها آگاه نشده‌اند. در نزد آنان این کتابها سرچشمهٔ فرهنگ و دانش است.

آنان کسانیند که درماندگی و بدبختی توده را با دیده می‌بینند و خود نیز در آن بدبختی گرفتارند ، و با اینحال تاکنون نیندیشیده‌اند که سرچشمهٔ آن درماندگی و بدبختی چیست؟!.

۱ـ ستارهٔ گردنده = سیاره.

ولی **ما نیک می‌دانیم که آنچه توده‌های شرقی را باین روز انداخته گمراهیهای گوناگون و درهمیست که از هزار سال باز[۱] رواج داشته و مغزها را پر گردانیده ، و چون می‌کوشیم که آن گمراهیها [را] براندازیم ناچاریم که کتابها را که سرچشمه‌ی آنهاست از میان برداریم.** این کار ما درست مانندهٔ «پلشت‌روبی»[۲] است که پزشکان می‌کنند. آنان هنگامی که به بیماری می‌پردازند تنها به بهبود او بس نکرده بخانه‌ای که خوابگاه او می‌بوده و به رختها و دیگر کاچالش[اثاث] نیز می‌پردازند و آنها را از میکروبها پاک می‌گردانند. ما نیز همان کار را می‌کنیم. بلکه ما آتش به زایشگاه میکروبها می‌زنیم.

کسانی می‌گویند : از آن کتابها هزار نسخه بچاپ رسیده. چند نسخه را که شما بسوزانید چه نتیجه تواند بود؟!. می‌گویم : امروز آغاز کار است و خواهد رسید روزی که پشته‌ها افرازیم و همه را در یکجا آتش زنیم. آنگاه این سوزاندن دشمنی نشان دادنست ، بیزاری جستنست. یک نتیجه‌ی این آن خواهد بود که مردم به بدی این کتابها پی برند و آن پرده‌ی ناآگاهی از جلو چشمشان برداشته شود.

یکی نیز می‌گوید : در اروپا کتابهای بدتر از این چاپ شود و کسی هم نسوزاند. خود مردم باید نیک باشند. می‌گویم : ما را با اروپا چه کار است؟! ما باید با اندیشه و فهم خود چاره بدردها کنیم. آنگاه کی در اروپا چنین کتابهایی هست؟!.. اگر در اروپا کسی کتابی نویسد و این بدآموزیهای زهرآلود صوفیگری یا خراباتیگری یا شیعیگری یا مانند اینها را بگنجاند او را دیوانه شمارند و آسوده‌اش نگزارند. در اروپا اگر کتابهای بدی هم بچاپ رسد هیچ کس بمردم درس بیغیرتی نخواهد داد. هیچ یکی نخواهد گفت : «پروای آینده نکنید ، در اندیشه‌ی گذشته نباشد ، دم را فرصت شمارده بمستی بکوشید». هیچ یکی نخواهد گفت : «پی کار و پیشه‌ای نروید ، نان از گدایی بخورید و بتهذیب نفس کوشید».

۱ـ از هزار سال باز = از هزار سال پیش باین طرف.
۲ـ پلشت‌روبی = ضدعفونی کردن.

شگفتتر آنکه می‌گوید : «باید خود مردم نیک باشند». او نمی‌داند کـه **نیکی مردم در دست خودشان نیست. ما اگر می‌خواهیم مردم نیک باشند باید از راهش بنیکی آنها بکوشیم ، و راه همینست که از گمراهیها و نادانیها بیرونشان آوریم و کتابهای زیانمند را از دسترسشان دور گردانیم.**

این سخن او بآن می‌ماند که پزشکی که دستور «پلشت‌روبی» می‌دهد یکی ایراد گرفته بگوید : «اینها برای چیست؟!.. مردم باید خودشان بیماری نگیرند».

این یک خویی[عادت] در ایرانیانست که هر کاری که دیدند و هر سخنی که شنیدند نافهمیده و نااندیشیده خُرده گیرند. **می‌خواهند خود را بنمایند و برتری فروشند**[1]. اینست باینگونه گفته‌های بسیار پوچ می‌پردازند.

چیزیست بسیار روشن : از هزار سال باز در ایران و کشورهای اسلامی پیاپی بدآموزیها پدید آمده : شیعیگری ، باطنیگری ، جبریگری ، صوفیگری ، فلسفه‌ی یونان ، خراباتیگری ، علی‌اللهیگری ، شیخیگری ، بهائیگری ؛ و اینها که هر یک گمراهی دیگری می‌بوده کم‌کم بهم درآمیخته و یک رشته پندارهای درهم گیج‌کننده‌ای پیدا شده ، و همه‌ی آنها بکتابها درآمده و از آنها بمغزها راه یافته ، و همانست که مایه‌ی درماندگی توده‌های بدبخت شرقی گردیده. اکنون که اندیشه‌های اروپایی بشرق رسیده ، اینها نیز نیک و بد درهم است ، و آنگاه با پندارهای گیج‌کننده‌ی کهن شرقی بهم می‌آمیزد و هرچه بدتر می‌گردد.

باز می‌گوییم : **سرچشمه‌ی بدبختی شرقیان اینهاست که باید از میان رود. امروز جوانان که سر می‌افرازند گرفتار اینها می‌شوند و بیشتر ایشان بیکبار تباه می‌گردند. اینست ما چنانکه از یکسو آمیغهای**[حقایق] **زندگی را می‌پراکنیم همچنان باید باین کتابها پرداخته بنابودی آنها کوشیم.**

۱ـ برتری فروختن = خود را بهتر از دیگری / دیگران وانمودن.

این را هم بگویم : دشمنان ما دروغی پراکنده‌اند که ما قرآن را نیز بآتش می‌اندازیم. روسیاهان چون درمانده‌اند باین دروغ دست می‌یازند. من آشکاره می‌گویم : بسیاری از کتابهایی که نزد دیگران ارجمند است ما بآتش می‌اندازیم. اینک کتابها روی میز چیده شده درمیان آنها گلستان و بوستان سعدی ، دیوان حافظ و مفاتیح‌الجنان و مانند اینها هست و همه‌ی آنها درخور آتش است. ولی قرآن نزد ما گرامیست و ما پاسش می‌داریم. قرآن کجا و اینگونه سوزانیدن کجا؟!.. قرآن جای خود می‌دارد. درمیان کتابها یک نسخه از انجیلها می‌بود که شما دیدید من جدا گردانیدم. انجیل با آن سخنانی که درباره‌اش توان گفت با این کتابها که بآتش می‌کشیم در یک رده نیست. **کتابهایی که بنیاد دینی از دینهای خدایی بوده باید پاسش داریم**.

سخن من بپایان رسید و اکنون آقای ملک‌نژاد بگفتار خواهد پرداخت :

گفتار آقای ملک‌نژاد

پس از خجسته‌باد بهمگی یاران دور و نزدیک

ما پاکدینان دینی را برگزیده‌ایم که با خرد و دانش سازگار باشد و در این راه کوشش و جانفشانی خواهیم کرد تا جهان پاک و منزه از هر گونه بیخردی و بیفرهنگی باشد. یکی از نبردهای ما در این راه ایجاد چنین روزی است که راهنمای بزرگ ما آن را برای کتابسوزانی انتخاب کرده است. آری این کتابهایی که از هزار سال باین طرف خرمن عقل و دین ما را آتش زده و هستی و آزادی و استقلال ما را بباد داده و وجود آنها آلت دست بیگانگان شده و با آنها ملت ما را از راه راست کج و افکار ما را پوچ و اندیشه‌ی ما را فاسد گردانیده‌اند تا آنجایی که **تیشه‌ای که هر روز بریشه‌ی هستی و استقلال ما می‌زنند درد آن را حس و درک نمی‌کنیم**. اکنون که یاران ما هر یک نسخه‌هایی از آن کتابها را بر دل آتش عرضه داشته و از سوختن آنها جان و روان ما را گرم می‌کنند من هم برای این کار کتابچه‌ی سراپا رذل و پست رباعیات عمر خیام را انتخاب کرده بر دل آتش عرضه می‌دارم. این رباعیات که

سرتاسر درس بی‌شعوری و بیغیرتی می‌باشد با این کمی وزن و صفحات خود بیش از همه بر ضد خرد برخاسته که خود حاکی از بیخردی گوینده‌ی آن می‌باشد. اینک چند رباعی از آن را می‌خوانم :



۱ـ محمد ملک‌نژاد

امشب می جام یک منی خواهم کرد — خود را بدو جام می غنی خواهم کرد
اول سه‌طلاق عقل و دین خواهم گفت — پس دختر رَز را بزنی خواهم کرد

چون نیست در این زمانه سودی ز خرد — جز بیخرد از زمانه سودی نخورد
پیش آر از آن می که خرد را ببرد — تا بو که زمانه سوی ما به نگرد

تا چند اسیر عقل هر روزه شویم — در دهر چه صدساله چه یک‌روزه شویم
در دِه قدح باده از آن پیش که ما — در کارگه کوزه‌گران کوزه شویم

آنان که بکار عقل درمی‌کوشند — هیهات که جمله گاو نر می‌دوشند
آن به که لباس ابلهی درپوشند — که امروز بعقل ترّه می نفروشند

گذشته از آنکه این مرد بلهوس مردم را به بیخردی می‌خواند کتابچه‌ی کوچک او پر از درس بچه‌بازی ، زن‌بازی ، دزدی ، راهزنی ، بیدینی می‌باشد.

گر باده خوری تو با خردمندان خور[1] یا با صنمی لاله‌رخ خندان خور
وقت سحر است برخیز ای طرفه‌پسر پر باده‌ی لعل کن بلورین ساغر
تا بتوانی خدمت رندان می‌کن بنیاد نماز و روزه ویران می‌کن
بشنو سخن راست ز خیام ای دوست می می‌خور و ره می‌زن و احسان می‌کن

این مرد باندازه‌ای وقیح و بیشرم بوده که از معرفی خود به پستترین صفات ننگ نداشته :

نه لایق مسجدم نه درخورد کنشت ایزد داند گِل مرا از چه سرشت
چون کافر درویشم و چون قحبه زشت نه دین و نه دنیا و نه امید بهشت

خلاصه بیش از این ، این مرد بی‌ننگ و عار را نباید معرفی کرد. آنچه گفتنی است راهنمای ما در این باره گفته است. لکن تعجب دارم از کسانی که در ترویج اینگونه خیانت‌نامه‌ها کوشش دارند[2] توگویی اینها هم مثل این استادشان از بدیها ننگی ندارند. یا اینکه باید گفت **آنهایی که با شعر و شاعری و زیاد خواندن شعر بسر می‌برند خرد را از دست می‌دهند** و قطعاً هم همین طور است زیرا طرق درسی که باین منوال است اگر کسی از خرد بهره‌ای هم داشته باشد با اعتنا بشعرهای خیام و امثال آن ناچار آن گوهر پربها را از دست می‌دهد.

نمونه‌اش آن پیرمرد خرفتی است که هر چند شب درمیان در رادیوی تهران تعریف از شعرای بلهوس و بی‌همه‌چیز می‌کند و ژاژ می‌خاید و یاوه می‌سراید. آن هندوستان جهنمی را به رخ ایرانیان می‌کشد و برای هموطنان ما آرزوی هندی بودن را دارد. حقیقتاً تاریخ ایران باید در آینده وزرای معارف[3] این دوره و دکتر...ها را بمحاکمه کشد و انتقام ایرانیان را از آنها بگیرد (انشاءالله). اینک بسخن خود خاتمه داده و از آفریدگار توانا خواستاریم آنقدر بما یاری دهد که درپی این کتابسوزانی با

۱ـ شاعر به سرسام دچار گردیده و شعرهای دیگر خود را در خوار شمردن خرد (که چند بیت بالاتر نمونه‌هایی از آن آمده) فراموش کرده.

۲ـ چون این یادداشت خود سخن جدایی است و در اینجا نمی‌گنجد در پایان دفتر (س۴۶) آورده شده.

۳ـ آن زمان وزارت معارف کمابیش کارهای وزارت آموزش و پرورش ، علوم ، تحقیقات و فناوری و ارشاد کنونی را یکجا انجام می‌داد.

دستور پیشوای خودمان کلیه‌ی آثار این نامردان را که یکمشت گل و خـاک و سـنگ بیشـتر نیسـت ویران کنیم. جاوید و بَرومند باد همه‌ی پاکدینان. در خاتمه از پیشوای بزرگ خودمان خواستاریم نزد یاران سایر شهرستانها نماینده‌ی احساسات ما شـده از قـول همگـی ایـن روزبه[=عیـد] را بهمگـی شادباش نویسند.



[گفتار آقای کسروی]

سپس آقای کسروی برخاسته میانه‌ی میز و بخاری ایستاد و چنین گفت :

«بنام خدا و بخواست او این کتابها را بآتش می‌اندازیم. بلند باد نام خدا که ما را باین کار فیـروز گردانیده. این کتابها سرچشمه‌ی گمراهیهاست ، مایه‌ی بدبختیهاست ...»

یکایک کتابها را بدسـت گرفتـه نـامش می‌بـرد و چنـد سـخن دربـاره‌اش می‌گفـت و درمیـان شادمانیهای باشندگان[=حاضران] بدرون بخاری می‌انداخت.

درباره‌ی یکی از آنها بنام طلایه چنین گفت : «این کتـاب نمونـه‌ای از گرفتاریهـای جوانانسـت. نویسنده‌ی این کتاب در دانشکده‌ی معقول و منقول درس خوانده. جـوان گمـراه چـون از دانشـکده بیرون آمده بجای اینکه درپی کارهـای سـودمندی باشـد ، همچـون هزارهـا جوانـان دانشـکده‌دیده بخودنمایی پرداخته و این کتاب را نوشته و بچاپ رسانیده. بخشی از همان سخنان پریشان و درهم را که در دانشکده از این استاد و از آن استاد یاد گرفته بود پریشان‌تر و درهم‌تر گردانیـده کتـابی پدیـد آورده در آن میان خیم[=خصلت] پست چاپلوسی بگریبانش چسبیده و بآن واداشته که کتاب را بنام ولیعهد[1] و همسرش گرداند. از اینرو چه در آغاز کتاب و چه در درون آن بچاپلوسیهای بسیار برخاسته و از «ترقیات» ایران با دست رضاشاه پهلوی ستایشهای شاعرانه نوشته. سپس که رضاشـاه افتـاده و هنوز چاپ کتاب پایان نیافته بوده میدان دیگری برای خودنمایی بدست جوانان گمراه افتاده.

۱ـ سپس محمدرضاشاه پهلوی.

هنگامی که رضاشاه افتاد هزاران کسانی که در زمان او چاپلوسیها کرده بودند بیکبار بازگشتند و بدگویی آغاز کردند و بیشرمانه با یکدیگر به پیکار برخاستند. این گفت : تو چاپلوسی بیشتر می‌کردی ، و آن گفت : تو بیشتر می‌کردی. بسیاری نیز چنین وانمودند که در زمان رضاشاه بجلوگیری از کارهای او می‌کوشیده‌اند و در آن راه زیانها کشیده‌اند.

این جوان نخواسته از آن کاروان دور افتد و صفحه‌ی دیگری بکتاب خود افزوده چنین وامی‌نماید که این کتاب را که نوشته خواستش آن بوده که درمیان سخنان دیگر ، کارهای بد رضاشاه را در پرده بفهماند و باو پندهایی دهد. دروغ باین آشکاری را نوشته و باک نداشته. تنها این نیست. جوان نادان بفلسفه‌بافیهای پست دیگری پرداخته است که اگر بخواهم از یکایک آنها سخن رانم از کار بازخواهیم ماند. **چاره‌ی این کتابهای بی‌ارج و ننگ‌آور جز آتش نیست**. اینها را که می‌گویم می‌خواهم دو چیز را بجلو چشم شما بیاورم :

نخست : این میوه‌ی فرهنگ شماست. جوانی که این کتاب را نوشته من می‌شناسم باین بدی نیست. **او را باین بدی و زیانکاری دبیرستان و دانشکده رسانیده. فرهنگی که سرمایه‌اش کتابهای سعدی و حافظ و خیام و مولوی باشد بهتر از این نتیجه نتواند داد. فرهنگی که روان را ناتوان گرداند و خرد را از کار اندازد بهتر از این شاگردان نتواند پرورید**. باین جوان در چاپلوسی و خودنمایی چه جای نکوهش است ، در حالی که استادان دانشگاه همین چاپلوسی و خودنمایی را شیوه‌ی خود می‌دارند. مگر رشید یاسمی استاد دانشگاه نیست که دیروز در نشستهای «پرورش افکار»[1] بآن سخنان بسیار چاپلوسانه می‌پرداخت؟!. مگر نصرالله فلسفی استاد دانشکده

۱ـ پرورش افکار نام سازمانی بود در زمان رضاشاه که بدستیاری سخنرانی و برگزار کردن جشنهایی خواستهای دولت را به دلهای مردم می‌رساند. مثلاً زنان را به روباز بیرون آمدن می‌خواند ولی از رهگذر ناستودگیهای اخلاقی (که آن هم نتیجه‌ی همین کتابهای بدآموز است) گردانندگانش به چاپلوسیها زبان باز می‌کردند و همراه با خواستهای دولت این درسهای ننگ‌آور را نیز به مردم یاد می‌دادند ـ چنانکه چنین کج‌گفتار و کج‌رفتارهایی پس از «انقلاب» ۱۳۵۷ با رنگ دیگری در کشور ما تازه گردید و روزی نبوده که چاپلوسی و ستایشگری در رادیو ، تلویزیون ، روزنامه‌ها و سخنرانیها دلهای آزادگان را نخراشد.

نیست که در تبریز سخنرانی از «شاه‌پرستی» می‌کرد؟!.. مگر همان یاسمی و همـان فلسـفی را اگـر امروز بخوانیم و بگوییم : «کنفرانس درباره‌ی دمکراسی دهید» نخواهند پذیرفت و داستانها از بدیهای زمان رضاشاه نخواهند سرود؟!. **از آن کتابها و از این استادان جز اینها چه توان آموخت؟!..**



۲ـ غلامرضا رشید یاسمی



۳ـ نصراله فلسفی

دوم : یکی از آن خیمهای بسیار پست که در ایـن کشـور ریشـه دوانیـده چاپلوسیسـت. **تخـم چاپلوسی را به ایران شاعران پاشیده‌اند** و ما که کتابهای آنان را می‌سـوزانیم ریشـه‌ی آن خـیم پست را می‌کنیم. ولی در بیرون نیز باید به نبردهای سختی برخیزیم و تا توانیم چاپلوسان را بی‌ارج و رسوا گردانیم».

چون اینها را گفتند کتاب را بدرون بخاری انداختند. همچنان یکایک کتابها را برداشته دربـاره‌ی هر یکی سخنی می‌گفتند و بآتش می‌انداختند. از کتابهایی که آورده بودنـد چنـد نسـخه از گلسـتان سعدی و دیوان حافظ می‌بود. رویهم‌رفته ۵۹ جلد کتاب روی میز چیده شده بـود. چـون بخـاری پـر گردیده گرم سوختن شد آقای نادری بپا برخاسته بگفتار برخاست.

گفتار آقای نادری

مقدم بر هر مقدمه‌ای سپاس می‌گزارم بآن خدای بزرگ و توانا که اینچنین شاهراهی را بروی ما باز نموده و ما را از خرافه‌پرستی ، مرده‌پرستی ، گنبدپرستی ، بالاخره از بت‌پرستی نجات داده.

برادران عزیزم قبلاً قرار شده بود امشب در خصوص شعر و شاعری دانسته‌های خود را بگویم. ولی در این خصوص اگر انتظار دارید سخنانی خواهم گفت که والاتر و ارجدارتر از سخنانی که در کتاب «حافظ چه می‌گوید؟» و در سال دوم مجله‌ی *پیمان* و در سایر نوشته‌های ما نوشته شده ، می‌گویم انتظار نداشته باشید زیرا چنین سخنانی من ندارم. بلکه از همان نوشته‌ها چند جمله را انتخاب نموده‌ام که امشب تذکر داده و در اطراف آنها بحث نمایم. چندی پیش در منزلم تنها نشسته کتاب «در پیرامون خرد» را می‌خواندم تا رسیدم باین جمله‌ها :



۴ـ آقای نادری

هنگامی که سال دوم *پیمان* را می‌نوشتم[1] یکی گفتاری فرستاده بود در این زمینه :

من پیشترها شعرهای حافظ را می‌خواندم و لذت می‌بردم. ولی از زمانی که نوشته‌های

۱ـ سال دوم پیمان از آذر سال ۱۳۱۳ آغاز شد.

شما را دربارهی شاعران خواندهام دیگر لذتی از شعرهای حافظ نمیبرم بلکه میبینم بیشتر شعرهایش بیکبار بیمعنیست.

این گفتار را چون در مهنامه بچاپ رساندیم در همان روزها مرا کاری در وزارت فرهنگ افتاد ، و چون بنزد وزیر[1] رفتم همینکه نشستم بگله پرداخت که شما از حافظ بد نوشتهاید. گفتم : نوشته از دیگری بوده ، و چون گفتههایش راست میبود بچاپ رساندیم. او بحافظ دشنام نداده که مایهی رنجش شما یا دیگری باشد. او میگوید : من از بیشتر شعرهای حافظ معنایی نمیفهمم ...

با یک شتابی گفت : نمیفهمد برود تحصیل سواد کند تا بفهمد ... گفتم : او بیسواد نیست و به هر حال جنابعالی که خودتان باسواد هستید بفرمایید آنهمه ستایشهای گزافهآمیز از باده که حافظ کرده ، آنهمه پافشاری که به بیهوده بودن کوشش و تلاش نشان داده ، چه معنی داشته؟!.. آن بیشرمی که در بچهبازی از خود مینماید از چه رو بوده؟!.. از این شعر چه معنای بخردانهای توان درآورد :

دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند خاک آدم بسرشتند و به پیمانه زدند؟!..

اینها را که گفتم از آن تندی که مینمود کاست ، ولی چون پاسخی نمیداشت چنین گفت : عقیدهی من اینست که ایشان اشخاص فوقالعادهای بودند و ما قادر بفهم سخنان ایشان نیستیم.

تا اینجا که خواندم حالم تغییر نمود. گویی آن وزیر فرهنگ در نظرم مجسم شد. بیاختیار تف بصورتش انداختم. آقایان ملاحظه فرمایید ما در چه منجلاب گندیده و محیط تاریک واقع شدهایم. در همان حالی که بودم چنین فکر میکردم : ما باید بآن وزیر فرهنگ بفهمانیم که سخن هر قدر والاتر و ارجدارتر باشد باز قابل فهم است. اینهمه قراردادهای سیاسی و تجاری و غیره که در مابین دول بزرگ و ملل جهان گزارده میشود و اینهمهی اسناد مهمی که در دوایر دولتی تنظیم میشود تمام مطالب

۱ـ علیاصغر حکمت وزیر معارف (فرهنگ) و نخستین رئیس دانشگاه ، تا نزدیک به چهل سال پس از این نوشته زنده بود.

آنها قابل فهم است. اگر برای فهمیدن نیست و نمی‌توان فهمید پس برای چیست ، و برای انجام چـه کاری قرار می‌گزارند و سند تنظیم می‌نمایند؟! حالا بعنـوان مثـل می‌گـویم : «لولـه‌ی ایـن بخـاری «کبانت» است». شما معنی «لوله‌ی این بخاری» را فهمیدید ولی معنـی «کبانـت» را نفهمیدیـد و نمی‌توانید بفهمید زیرا کلمه‌ی «کبانت» یک کلمه‌ی موهوم اسـت و معنـی نـدارد و مقصـود مـن از گفتن کلمه‌ی «کبانت» فهماندن معنایی نبود.



۵ـ علی‌اصغر حکمت

بنابراین آنچه از خواندنیها و نوشته‌ها چیزی نمی‌تـوان فهمیـد ، آن یـاوه‌گویی و پریشـانگویی و درهم‌گویی است. اینها را که عرض کردم طرز فکر من بود که پس از خوانـدن ایـن جملـه کـه وزیـر فرهنگ وقت گفته بود ما قادر بفهم سخنان ایشان (مقصود سخنان حافظ بوده) نیستیم.

ولی من گمانم اینست که آن وزیر بگفته‌ی خود باور نداشته و ندارد و خیلی خوب می‌دانـد کـه مطالب یک کتاب هر قدر مهم و علمی باشد قابل فهمیدن می‌باشد. ممکن اسـت بپرسـید پـس چـرا آن وزیر آخشیج[=ضد] باور خود را گفته؟ می‌گویم عمداً گفته و به آهنگ این گفتـه کـه اغـراض و

افکار پلید خودش را اجرا نماید. یعنی نخواسته ملت ایران از حقایق زندگانی آگاه شود بلکه آخشیج آن را خواسته. برای این ادعای من دلایل در دست هست :

یکم برای چه وزارت فرهنگ غالباً مبالغ گزافی خرج نموده دیوان حافظ را تجدید چاپ می‌کند؟!.. و بآن اکتفا ننموده باز بعناوین مختلفه مانند : زندگانی حافظ ، گلچین[1] حافظ ، بغلی حافظ ، رومیزی حافظ ، چاپ می‌کند و یا از چاپ آنها جلوگیری نمی‌کند.

دوم برای چه وزارت فرهنگ در دبیرستانها بمحصل از حقایق زندگانی یاد نمی‌دهد؟!.. بلکه برای فرسوده نمودن مغز نوجوانان کشور ایران یک رشته مطالب گیج‌کننده یاد می‌دهند؟

سوم برای چه همه ساله عده‌ی معتنابهی از دانشکده‌ها و دانشگاههای ایران لیسانسیه و دکتر در ادبیات بیرون می‌دهند؟ بفرض اینکه قبول کنیم کشور ما به لیسانسیه و دکتر در ادبیات احتیاج دارد آخر تا چقدر؟ آیا کشور ایران به یک شخص فنی احتیاج ندارد که مثلاً سوزن بسازد؟

بالاخره وزارت فرهنگ چرا بآن حرارت و تندی از حافظ و خیام و ماننده‌های ایشان پشتیبانی می‌کند؟

باری دنباله‌ی «ما قادر بفهم سخنان ایشان نیستیم» را از روی کتاب برای شما می‌خوانم :

گفتم : پاسخ بسیار پرتیست. نخست باید دانست که سخن برای فهمیدن است. سخن هرچه والاتر باشد باز درخور فهم است ـ آن چرندگوییست که نتوان فهمید و معنای درستی از آن درآورد. برانگیختگان که بارجدارترین سخنان پرداخته‌اند و خودشان والاترین جایگاه را می‌داشتند گفته‌هاشان درخور فهمست و هر کسی آنها را می‌فهمد.

دوم در جایی که شما بفهمیدن سخنان حافظ و مانندگان او توانا نیستید و آنها را نفهمیده‌اید از کجا دانسته‌اید که مردان بزرگ و والاجایگاهی بوده‌اند؟!.. از کجا که کسان بسیار پستی نبوده‌اند؟!..

در آن روزها قانون استادان دانشگاه تازه از مجلس گذشته بود که من نیز بایستی

۱ـ اصل : گلچینی

استاد باشم و ماهانه ۳۲۰۰ ریال پول گیرم.[1] آقای وزیر چون از پاسخ درمانده بود چنین گفت : «به هر حال ما شما را باستادی با این شرط خواهیم پذیرفت که این سـخنهاتان پس بگیرید» گفتم : در آنحال من از استادی چشم پوشیدم. این هم نمونـه‌ای از نـادانی یک وزیری.

آقایان توجه فرمایید اینجا آقای وزیر می‌گوید ما باین شـرط شـما را باسـتادی می‌پـذیریم کـه گفته‌های خود را پس بگیرید.

معنی این حرف اینست : به یک استاد حقیقی می‌گوید تا شما تعریف و تمجید از حافظ ننمایید و حافظ را لسان‌الغیب نشناسید ما شما را باستادی قبول نخواهیم کـرد!!! واقعـاً خیلـی جـای تـأثر و تأسف است. کنون بر ماست که با تمام توانایی و قدرت خویش در نشر حقایق زندگانی کوشش نموده روزگار نو و خوبی پدید آوریم.

موضوع دیگری که برای تذکر انتخاب نموده‌ام اینست : چنانچه مـی‌دانیم و مـی‌فهمیم سـرزمین ایران استحاله شده[2] ، مثلاً : مشروطه را با آن فداکاری و خونریزی باین کشـور آوردنـد ، بـاین حـال انداخته شده که می‌بینیم ، همچنان دین اسلام و غیره ولی ما بایـد بـا کمـال تیزهوشـی مواظـب و مراقب باشیم این آمیغهای زندگانی را که باور نموده و پذیرفته‌ایم بدون کم و زیـاد بکـار ببنـدیم. در ابتدای کتاب «حافظ چه می‌گوید؟» چنین نوشته شده :

«چنانکه خوانندگان می‌دانند ما منکر شعر نیستیم و نمی‌گوییم شعر نباشد. گفته‌ی ما آنست که شعر خود یک خواستی نیست. چه شعر سخنست و سـخن بایـد تـابع نیـاز باشد. ما می‌گوییم کسی اگر مطلبی دارد ، می‌خواهد آن را بشعر بگوید و می‌خواهـد بـه نثر بگوید ما ایرادی باو نخواهیم داشت.

ایراد ما آنست که کسی بی‌آنکه مطلبی باشد تنها بنام آنکه شعری سازد بآن پردازد.

۱ـ برای آنکه توان خرید این مبلغ دانسته شود بد نیست بدانیم در همان زمانها زمین دانشگاه تهران متری ۵ ریال خریده شد.
۲ـ اصل : ایران سرزمین استحاله شده.

ما می‌گوییم این یاوه‌گویی است. می‌گوییم کسی اگر عاشق شده غزل بسراید ولی دور از خرد است که کسی با دل آسوده بدروغ دم از عشق زند و غزلهای عاشقانه بسراید».

آقایان بنظر من این جمله‌ها را که از روی کتاب خواندم از سخنهای اساسی ماست درباره‌ی شعر و شاعری ، که بایستی همیشه در نظر داشته باشیم. در اینجا تاریخچه‌ای از زندگانی خود بخاطرم آمد بعرض آقایان می‌رسانم. در سن بیست و بیست و یک سالگی جنون شعرسازی بر من عارض شده بود. علتش این بود که در آن زمان با پنج و شش نفر شاعر همبستگی داشتم. این شعرا بـرای دسـته‌های سینه‌زنی و زنجیززنی نوحه و غزل می‌ساختند و بدین جهت در بعضی از مجالس و در نظر اشخاصـی که در دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی پیشگام بودند محترم بودند. بـرای اینکـه در آن مجـالس و در نظر آن اشخاص بمن هم ارج گزارده شود ، بلهوسانه باین فکر افتاده بودم شاعر باشم. تقریباً دو سـال و نیم مشغول شعر ساختن بودم و در این مدت قریب دویست بیت شعر سـاخته بـودم. و بسـا اتفـاق می‌افتاد که از دو بیت شعر سه مصراع آن را می‌ساختم در چهـارم درمی‌مانـدم. یـک هفتـه و ده روز کتابهای شعر را مطالعه می‌کردم تا اینکه یک مصرع مناسب پیدا کرده بـا جزئـی تغییـرات بـآن سـه مصرع وصله می‌انداختم تا دو بیت تمام می‌شد.

شگفتتر آن بود که بی‌آنکه عشقی در دل من باشد تنها بنام شعربافی عاشـق نیـز شـده بـودم و غزلهای عاشقانه می‌سرودم.

حالا این عمل مرا بسنجید با آن جمله‌هایی که از کتاب «حافظ چه می‌گوید؟» خواندم تا معلوم شود من و امثال من در زمان گذشته چگونه گمراه بوده‌ایم و آنان که در این زمان بآن مـرض مبـتلا هستند چقدر گمراه هستند.

کنون بآن دو سال و نیم که از بهترین موقع عمرم بود و باینگونه ضایع شده و چه زیانهای معنوی و مادّی که عایدم شده افسوس می‌خورم و در مقابل این افسوس خوری بجا ! یک خشنودی و سـرور بجا دارم. یعنی بنوشته‌های آقای کسروی درباره‌ی شعر و شاعری آشنا شده و آمیغ مطلب را فهمیده‌ام.

در اینجا بسخن خود خاتمه داده شادباشهای پاکدلانه‌ی خود را بمناسبت این جشن کتابسوزان بکلیه‌ی پاکدینان در هر نقطه و شهرستانی که هستند ارمغان می‌سازم.



پس از پایان این گفتار بار دیگر از بازمانده‌ی کتابها ببخاری گزارده شد و آنگاه آقای خراسانی بگفتار پرداخت :

گفتار آقای خراسانی

ما در مکتب پیمان باین آمیغ رسیده‌ایم که آفریدگار هیچ توده‌ای را برای سرفرازی و زبردستی و توده‌ای دیگر را برای سربزیری و زیردستی نیافریده.

این چیستانی[معما] بزرگ بود که توده‌های شرقی باآنکه در هوش از دیگران پستر نیستند و در شهریگری و پیشرفت زندگانی پیشگامترند اکنون چرا پس افتاده‌اند؟

مکتب پیمان این چیستان را گشود که گرداننده‌ی زندگی انسان مغز اوست ، **نیکبختی و بدبختی توده‌ها از نیکی و بدی مغز آنها است** ، انسان بمغزش از دیگر جانوران برتر است.

واماندگی شرقیان از پراکندگی اندیشه‌ها و آلودگی مغزها است. از قرنها پیش فرهنگ عمومی این کشور دیوار و بارویی نداشته هر اندیشه که از بیرون آمده یا از درون از هر بداندیش برخاسته بگوشها رسیده و در دلها جا گرفته.

باورهای یک ایرانی یک رشته اندیشه‌های درست و بهم پیوسته و باهم سازگار نیست.

نه تنها مغزِ یک پیرو ، مغز یک پیشوا را هم اگر بشکافید اندیشه‌هایی پست و باهم ناسازگار درمیان بینید : صوفیگری ، خراباتیگری ، شیخیگری ، بهائیگری ، مادیگری ، شیعیگری ، زردشتیگری و جز اینها.

این اندیشه‌های پست که هر یک تاریخی دارد و بازمانده‌ی حوادث یا سیاستهایی است بهم آمیخته و مایه‌ی سرگیجی شده مغزها را از نیرو انداخته ، اراده را سست و خرد را بیکاره کرده ،

مردانگی و غیرت را کشته ، مردم را بزندگی اکنون و آینده‌شان بی‌پروا ساخته ، میانه‌ی این توده با زندگی درست و سرفرازانه جدایی افکنده.

تنی چند خودی و بیگانه این واماندگی شرق و این پراکندگی و پستی اندیشه‌ها را بسود خود می‌دانند ، و نمی‌خواهند شرقیان بخود آیند. **نمی‌خواهند ما از قرن هفتم پیشتر آییم.**

شما جوانی ایرانی درسخوانده را با جامه و پیرایه‌ی امروز جهان می‌بینید که در خیابان لاله‌زار می‌خرامد ولی همینکه با او بسخن می‌آیید می‌بینید از قرن هفتم گامی فراتر نیامده تو گویی یکی از جوانان قرن هفتم است که در یک جا از سنگلج یا قنات‌آباد نهان بوده و اکنون بیرون آمده در لاله‌زار براه افتاده.

این درسخواندگانند که میانه‌ی درون با بیرونشان هفت قرن جدایی است. **این زنان امروزند که سرهاشان از بیرون دست آرمناک آرایشگر است و از درون دست فلان آخوند مویشگر**[۱] **یا فلان هندی گشایشگر. از بیرون اروپایی امروزی ، از درون شرقی هزار سال پیش.** مکتب پیمان می‌گوید نباید چشم براه بود که کسی از بیرون بیاید و ما را ازین بدبختی برهاند. **کسی که خود در اندیشه‌ی نیکی نباشد از دیگران چه چشم دارد؟.** گرفتیم یکی از دولتهای نیرومند را به دل افتد که ما را از این پستی برهاند ناچار بخرده‌گیری پردازد همین آلودگیها را بازنماید ولی از این نیکی سودی نخواهد گرفت جز اینکه شما برنجید و به یکی از دولتهای همچشم[=رقیب] او نزدیک شوید.

امروز که ما علت این واماندگی را دریافته‌ایم باید خود پاکدلانه بکوشش برخیزیم.

ما امروز بنام تنفر از فرهنگ کهنه‌ی قرنهای گذشته و اشتباهات گذشتگان کتابی چند از آنگونه که بزیان توده می‌دانیم می‌سوزانیم ، از آنگونه کتابهای غیرتکش که این توده را به ناسرفرازی و زیردستی خو می‌دهد ، از آنگونه کتابها که این توده را به پستیها می‌آلاید ، از **آنگونه کتابها که این**

۱ـ مویشگر = روضه‌خوان.

توده را بگذشته و کشاکش دربارهی گذشتگان سرگرم میکند و از پیشــرفت و پــرداختن بزندگی امروزی بازمیدارد.

ما امروز میخواهیم با آن کتابها که خونها را سرد میکند اتاقمان را گرم کنیم.

مقصود از میان بردن نمونهای چند از اینگونه کتابهاست برای اظهار تنفر. آتش خصوصیتی ندارد. سوختن را سادهترین راه نابود کردن دیدهایم. اگر ما کنار رود یا دریایی بودیم این جشــن را کنــار آن رود یا آن دریا میگرفتیم و این کتابها را بآب میدادیم.

ما این فرهنگ را بزیان خود میدانیم ، **این فرهنگ درخور یک تودهی سرفراز نیست ، مــا باین دستاویز ازین فرهنگ که بدخواهان ما برای ما میخواهند نفرت میجوییم.**

آن پاکمرد عرب آورندهی اسلام ، شراب را از مالیت و ملکیت انداخت از آنکه زیــانش را بــیش از سودش شناخت.

اسلام میگوید مسکر مال نیست. میشود اختصاص بکسی داشته باشد ولی ملک او نیســت. گفتن شراب فلان کس مثل گفتن آب بینی فلان کس است. این اضافهی تخصیصی است مانند زنگ شتر و نه اضافهی ملکی مانند خانهی حسن زیرا آب بینی مالیت ندارد و ملک کسی نخواهد بود.

بقانون اسلام اگر کسی مسکر دیگری را تلف کند ضامن نیست زیرا مسکر مالیت ندارد.

ما هم اینگونه کتابها را مال نمیدانیم. **آنها را از هر مسکر زیانمندتر میدانیم.** تلف میکنیم اگرچه اختصاص بدیگری داشته باشد و خود را ضامن نمیدانیم.

ما از اینگونه کتابها که بنام مفاخر ملی بما تحمیل کردهانــد و میکننــد بیــزاریم و جــز شــایای[۱] سوختن نمیدانیم. **اگر امروز کتابی چند میسوزانیم فردا کتابخانهها باید آتش بزنیم.**

ما رباعیات خیام را بزیان بشر میدانیم. بگفتهی یکی از یاران یک رباعی خیام بس است که غیرتمندترین تودهها را به بیغیرتی افکند.

۱ـ شایا = همیشه لایق ؛ شاینده = لایق ؛ شایستن = لایق بودن.

ما آن کتاب را می‌سوزانیم که بگوید :

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای / که بر من و تو در اختیار نگشودند

آری ما آن کتاب را می‌سوزانیم که بگوید :

ناسزایی را چو بینی بختیار / عاقلان تسلیم کردند اختیار

ما آن کتاب را می‌سوزانیم که بگوید :

هر کنج دلم را ... کرده تصرف / این خانه مگر وقف بر اولاد ذکور است

آری آن کتاب را می‌سوزانیم که بگوید :

غم که پیر عقل تدبیرش بمردن می‌کند / مِی‌فروشش چاره در یک آب خوردن می‌کند

آری می‌سوزانیم کتابی را که بر خلاف مشروطه یعنی خونبهای مردان غیرتمند و جانباز ایرانی بجوانان ما بیاموزد :

خلاف رأی سلطان رأی جستن / بخون خویش باشد دست شستن

اگر خود روز را گوید شبست این / بباید گفت اینک ماه و پروین

مختاری و نوایی[1] شاگردان همین مکتبند. اینان پند سعدی را بکار می‌بسته‌اند. شما از این فرهنگ چه چشم دارید؟!. **تاکنون کی بوده که بکسی بدی آموزند و او نیک بار آید؟!**. که یاد دارد که به یکی پزشکی آموزند ولی او مهندس شود؟!.

آن کتاب را جز سوختن نشاید که بگوید :

خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو

باید سوخت کتابی را که بگوید :

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عُرفی / مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند

اکنون که می‌نویسم یک کتاب شرایع پیش من است که این را یکی از وزیران بنام دوره‌های

۱ـ گویا خواست سخنران ، رکن‌الدین مختاری رئیس شهربانی کل کشور و محمد رفیع نوایی رئیس نظمیه‌ی خراسان و آذربایجان در زمان رضاشاه است که جز خواستهای او را اجرا نمی‌کردند.

گذشته نزد مرحوم شیخ علی‌بابا می‌خوانده. این اشعار امام فخر رازی را از استادش شنیده و بخط خود در پشت کتاب نوشته که ازبر کند :

نهایة اقدام العقول عقال — و سعی جمیع العالمین ضلال
و کم من رأینا من رجل و دولة — فماتوا جمیعاً و الجبال جبال
و ارواحنا حسرة من جسومنا — و غایتة دنیانا اذی و وبال

ببینید در همین سه شعر چند بدآموزی هست : در مصراع اول خرد را بیکاره پنداشته آن ترازوی خدادادی را از کار انداخته. باآنکه همان مایه‌ی برتری ما از جانورانست و با همان باید ما هر درست را از نادرست بشناسیم. این یک شاهکار این پیشوایان بوده که نخست ترازوی خرد را از دست پیروان می‌گرفته‌اند و می‌گفته‌اند : «دِینَ اَللهِ لاَ یصَابُ بِالْعُقُولِ ، الدّین إذا قیست محقت». آن پارچه‌فروش که می‌خواهد کم فروشد متر را از اعتبار می‌اندازد و با وجب پارچه می‌فروشد. آن میوه‌فروش که می‌خواهد کم بفروشد کیلو را از اعتبار می‌اندازد و با پاره‌سنگ می‌کشد.

در مصراع دوم کوشش را گمراهی نامیده تنبلی و نومیدی را آموخته. در شعر دوم حماقت از خود نشان داده. می‌خواسته جانوران مانند کوهها هرگز نمی‌رند. در شعر سوم اندیشه‌های پست صوفیانه را آموخته. تو گویی اینجهان را شیطان آفریده که نباید بآن پرداخت و خوار باید گرفت.

ما نمی‌خواهیم شخصیت جوانان ایران با این بدآموزیها منعقد شود. مردمی که درباره‌ی عقل این باورشان باشد چگونه در زندگی خرد را بداوری پذیرند؟!.

کتابی که من امشب برای سوختن آورده‌ام منتخب‌اللطایف عبید زاکانی است. این کتاب یکی از مفاخری است که برای این ملت درست کرده‌اند.

بدبختانه این کتاب را چندی پیش در تهران چاپ کرده‌اند از روی نسخه‌ی چاپ استانبول که مسیو فرته‌ی فرانسوی چاپ کرده. **این مرد این کتاب را که سراپا پستی است برای فریفتن ایرانیان گنجینه‌ی نایاب شمرده** آنگاه چنانکه خود می‌نویسد برای ما شرقیان دور از تمدن همه‌ی

کتاب را چاپ کرده که مطابق مذاق ما دانسته و برای اصحاب تمدن یعنی ملت فرانسه قریب سه‌ربع کتاب را که بسیار بی‌ادبانه و بذله و نکاتش صریح و رکیک بوده حذف کرده و یک‌ربع کتاب را که از پرده‌ی ادب خارج نبوده و رکیک نیافته و در ترجمه‌اش محظوری ندیده بزبان فرانسه ترجمه کرده که توده‌ی خودش را به پستیهای این کتاب نیالاید. این ترجمه را هم از آن کرده که روحیه‌ی این توده را بملت فرانسه بشناساند. من بهتر دانستم مقدمه‌ی مسیو فرته این دایه‌ی مهربانتر از مادر ، این غربی شرق‌فریب را اینجا بیاورم :

چنین گوید ممضی ذیل بنده‌ی ناتوان (مسیو فرته) که مدتها خواه در مملکت فرانسه و خواه در خارج بتحصیل السنه‌ی الشرقیه بخصوص زبان پارسی پرداختم و از آثار شرقیان سیّما[=بویژه] نظم و نثر فارسی بسیار مطالعه و تفحص نمودم. الحق شیوه‌ی ادای زبان فارسی را بسیار شیرین و نمکین یافتم ، خاصه در اشعار که اگرچه معانی و مضامین آن شباهتی چندان بمعانی و مضامین مادرزادی من که زبان فرانسویست ندارد اما فی حد ذاته در عالم خود کمال امتیاز دارد ، در دلم آمد که جزؤی از آثار مشهور فارسی را بفرانسوی ترجمه نمایم تا هم از من یادگاری ماند و هم طالبان زبان فارسی را از همگنان وسیله‌ی استفاده و استفاضه گردد ، پس از تفحص و تتبع بسیار دیدم که ارباب غیرت و همت فرنگستان از هر نوع و هر جنس تألیف و تصنیف فارسی کمابیش ترجمه‌ها پرداخته‌اند و زمینی خالی نگزاشته‌اند بجز شیوه‌ی لطایف و ظرایف آن ، خاصه از آنها که جامع نکات و مزایای خاص است ، چندی در این اندیشه بودم که مختصری معتنابه و مشهور ازین دست ترجمه را انتخاب نمایم ، از قضا کلیات (مولانا عبید زاکانی) بدستم افتاد ، دیدم عجب گنجینه‌ی نایابیست و مقصود مرا سخت موضوعی است شایسته لطایف آن را آنچه یافتم برگزیدم و بترجمه‌ی آن اهتمام نمودم ، اما چون در اشعار مشرقیان اکثر جانب لفظ مراعات شده و او را بر جانب معنی ترجیح داده‌اند و لطف ترکیب الفاظ را بر حسن ادای معنی مقدم داشته‌اند ، تا اصل اثری دیده و دانسته نشود

از چگونگی آن آگاهی بهم نمی‌رسد و استلذاذی از آن برده نمی‌شود ، لذا مناسب آن دیدم که نخست بی‌زیادت و نقصان در عبارت ، اصل آن را با حروف عربی مطبوع سازم که فایده‌ی آن عام گردد[1] و خواهشمندان اصل هم بمطالعه‌ی آن دسترس شوند که در ضمن روح مولانا عبید را نیز از خود خرسند ساخته باشم. پس از آن از روی اختصاص باصحاب تمدن بعد از طی بسیار بلکه قریب به سه‌ربع نسخه‌ی اصل که تنها مطابق مذاق و موافق مزاج اهل شرقست آنچه را از آن از پرده‌ی ادب خارج و بذله و نکاتش صریح و رکیک نیافتم و در ترجمه‌اش محظوری ندیدم بزبان فرانسوی ترجمه نمودم تا چنانچه پیش از این ذکر شد یادگاری ماند و وسیله‌ی استفاده و تمتعی گردد.

تا اینجاست دیباچه ، ولی من شرم دارم پاره‌ای از خود این کتاب را در اینجا بیاورم. این کتاب درخور آتش است بهتر است آن را در آتش افکنم و با سوختن این نمونه از مفاخر ملی سخن خود را بپایان رسانم.



سپس بار دیگر بخاری از کتابها پر گردید. چون یکی از آنها کتابی بنام «یکتاپرستی» بود که ملای دکانداری در تهران چاپ کرده ، سخن از اینگونه ملایان بمیان آمد. آقای خراسانی گفتند : بیشتر اینان خود بیدینند. من واعظی را می‌شناسم که در تنهایی همیشه بیدینی از خود می‌نماید[2] ، و با اینحال اکنون از واعظان بنامست و در رادیو و دیگر جاها بوعظ می‌پردازد و سخنانی را که دلخواه مردم است از اینجا و از آنجا بهم بافته برای دلخوشی و سرگرمی آنان می‌گوید.

[زَند (شرح) آقای کسروی]

آقای کسروی گفت : از اینگونه ملایان در تهران فراوان شده‌اند. درسخواندگان قم بیشترشان به

۱ـ کجایند ستایشگران شرقشناسان که مدعیند آنها کتابهای خطیمان را از نابودی نجات داده‌اند تا بشنوند این مسیو برای چاپ اصل کتاب چه بهانه‌ای یاد می‌کند؟!.

۲ـ یکی از ایشان راشد بود که سالیان دراز در رادیو ایران در زمان محمدرضاشاه «وعظ دینی» می‌کرد.

تهران می‌آیند و در اینجا پی کاری یا پیشه‌ای نرفته هر کدام راه شیادی دیگری پیش می‌گیرند. یکی بواعظی می‌پردازد ، دیگری روضه‌خوان می‌شود ، دیگری حوزه‌ی درس تفسیر برپا می‌گرداند ، دیگری انجمن تبلیغ می‌سازد ... چنانکه آقای خراسانی گفتند **اینان بیشترشان بیدینند** و بهیچ آمیغی پابستگی[=تقید] ندارند و از زندگانی جز شکم‌چرانی را نفهمیده‌اند ، و چون حاجیهای انباردار و مشهدیهای پول‌اندوز ، برای نگهداری دستگاه خود ، باینان نیازمندند و از پولهای حرامی که اندوخته‌اند کمی هم باینان می‌دهند ، اینان ناچارند راهی را بدلخواه آنان پیش گیرند و سخنانی را بدلخواه آنان برانند.



۶ـ حسینعلی راشد

مثل اینان مثل سگهای ویلگردیست که در بازارها گردند و بازاریان هر کدام استخوانی یا پاره نانی بدهانهای آنها اندازند. نگویید که من دشنام می‌دهم. آنان با رفتار بسیار پستی که پیش گرفته‌اند بی‌ارجتر از سگهای ویلگردند. سگها را خدا سگ آفریده و راه دیگری برای زندگی نمی‌شناسند. ولی اینان که خدا فهم و خردشان داده و هر یکی تواند پی داد و ستدی رود یا بکار دیگری پردازد ، از پستنهادی راه فریبکاری و مفتخواری را پیش می‌گیرد و خود دانسته سخنان پوچی را بهم بافته

بگوشها می‌رساند. **اینان دشمنان خدایند و نام او را خوار می‌گردانند.**

یک کار بسیار زشت آنان اینست که در حال آنکه باید بدلخواه حاجیها و مشهدیهای کهنه‌پرست سخن گویند ، می‌خواهند پسرهای درسخوانده‌ی آن حاجیها و مشهدیها را نیز از دست ندهند و اینست خود را بسخنان تازه‌ای نیازمند می‌بینند که با آن سخنان کهنه درهم آمیزند و بـاین حاجی‌زاده‌هـای درسخوانده فروشند ، و از اینروست که هر سخن ارجداری که می‌شنوند آن را گرفته با دسـتبردهایی بسخنان پست خود درمی‌آمیزند. بسیاری از آنان همین رفتار و دزدی را با گفته‌های ما می‌کنند.

مثلاً این آخوندی که این کتاب «یکتاپرستی» را نوشته چون سالهاست که مـا از یکتـایی خـدا سخن رانده می‌گوییم جز او کسی را در کارهای جهان دستی نیسـت و نتوانـد بـود و **خواسـت مـا آنست که این کیشهای گوناگون که بنیاد همه‌ی آنها بپرستش مردگان و به یکتا نشناختن خداست برافتد و این گنبدها و دیگر بتخانه‌ها از میان رود** ، او این سخنان را گرفته و این کتاب را که جز درهمگویی نیست نوشته و بچاپ رسانیده.

اکنون می‌باید ازو پرسید : تو خود در کدام کیش یا دینـی؟.. **اگر در کیش شـیعی می‌باشـی یکتاپرستی کجا و آن کیش کجا؟!.** اگر در آن کیش نیستی پس در کدام کیشـی؟!. چـرا آشـکاره نمی‌گویی؟!.. چرا پیش حاجیها خود را «شیعی خالص» نشان می‌دهی؟!.

اینان بروی یک سخن نمی‌ایستند و بکیششان هر رنگی که می‌خواهنـد می‌دهنـد. پـیش عـوام شیعه‌اند ولی شما اگر ایرادهایی گرفتید و فشار آوردید شیعیگری را کنـار گـزارده «اصـل اسـلامی» گردند. اگر به یک اروپارفته‌ی بیدینی برخوردند با او هم‌آواز گردیده نه تنها دین ، خـدا را نیـز انکـار کنند.

ما هر سخنی می‌گوییم می‌پندارند آنان نیز توانند گفت. ما می‌گـوییم : «**دین بایـد بـا خـرد سازگار باشد**» ، این را گرفته آنان نیز می‌گویند و هیچ نمی‌اندیشند آن دینی کـه بـا خـرد سـازگار می‌باشد کدامست؟!.

ما می‌گوییم : «مردمان به دین نیازمندند» ، آنان نیز می‌گویند و نمی‌اندیشند که بکدام دینست که مردمان نیازمندند.

از بدی اینان بیش از این نباید گفت. **بخواست خدا باید جهان را از این ناپاکان پاک گردانیم.**

★ ★ ★

[گفتار آقای هاشمی‌زاده]

سپس آقای ستوان۱ هاشمی‌زاده بسخن پرداخته چنین گفت :

من در جوانی بکتابهای شعری دلبستگی بسیار می‌داشتم و شبها در رختخواب نیز بآنها می‌پرداختم سپس خودم نیز شعر می‌گفتم. از سوی دیگر بکیش شیعی ارج بسیار می‌گزاردم و دلبستگی می‌داشتم. اینبود که در نخست بار که در بندر گز براهنمایی آقای گرجی با *پیمان* آشنا شدم نوشته‌های آن چه درباره‌ی شعر و چه در زمینه‌ی دین بمن ناگوار افتاد.

ولی چون سخنانی بادلیل می‌بود فهم و خرد مرا واداشت که آنها را بپذیرم و اکنون چند سالست که به پاکدینی درآمده‌ام و از این پیشامد خشنود و سپاسگزار می‌باشم. ولی شگفت دارم که کسانی خودشان که این آمیغهای روشن را نپذیرفته‌اند می‌کوشند که از دیگران نیز جلو گیرند. امروز که من باینجا می‌آمدم یکی از افسران که می‌دانست بگفتگو درآمده چنین گفت : «مگر آقای کسروی را پارسال بجهت همین کتابسوزانی توقیف نکرده‌اند و کسانی هم با او توقیف نشدند؟!..» گفتم : چرا؟!. توقیف شدند![1] گفت : «با اینحال باز هم بخانه‌ی او می‌روی؟!.» اینان گمان می‌کنند که ما از توقیف خواهیم ترسید و نمی‌دانند که در این راهی که پیش گرفته‌ایم از کشته شدن نیز باک نمی‌داریم.

نیز آقای وحدت بسخن درآمده چنین گفت : من هم چون می‌آمدم یکی از آشنایان جلوم را گرفته گفت : شما که پارسال بر سر همین کار توقیف شدید مگر نمی‌ترسید که باز هم می‌روید؟!.

۱ـ برای آگاهی از داستان بازداشت کسروی و یارانش در دیماه ۱۳۲۱ دفتر «یکم دیماه و داستانش» را ببینید.



۷ــ آقای هاشمی‌زاده



۸ــ محمد وحدت

[زند آقای کسروی]

آقای کسروی گفت : **امروز یکی از دشواریهای ما همانست که گروه انبوهی از ایرانیان روانهاشان بیمار و خردهاشان بیکاره شده ، و آنان بکوششهای ما معنایی نمی‌توانند داد. زیرا غیرت ، مردانگی ، سرفرازی ، نیکی جهان ، بلندی نام آفریدگار و اینگونه عنوانها که برانگیزنده‌ی ماست از اندیشه‌های آنان بسیار بیگانه می‌باشد.** اینست رفتار ما که آسودگی خود را فدای این کوششها می‌کنیم بآنان شگفت می‌افتد ، و چون گستاخ نیز می‌باشند زبان گشاده ایراد می‌گیرند.

اینان کسانیند که در اداره رشوه می‌گیرند و کسی که راستکار[1] است و با آنان همدست نمی‌باشد زبان بنکوهش او باز کنند و با اندیشه‌ی پست خود او را نازیرک شمارند. اگر مثلی بخواهیم باید گفت :

۱ـ راستکار = اهل راستی.

داستان ما با اینان داستان گاوان و خران با کشاورزانست. کشاورزی که رنجها بخود می‌دهد و زمین را هموار می‌گرداند و گندم و جو می‌کارد و بستان خربزه و هندوانه پدید مـی‌آورد و درختهـای میـوه‌ده می‌پرورد و سبزیهای خوردنی می‌رویاند ، این کارهای او در پیش چهارپایـان هـیچ معنـایی نخواهـد داشت و آن رنجها در پیش اینان بیهوده شمرده خواهد شد.

اگر گاوی یا خری را زبان بودی بیگمان بنکوهش کشاورز پرداختی و چنـین گفتـی : «ایـن رنجهای بیهوده چیست بخود می‌دهی؟!.. مگر ما که سر بپایین انداخته از این گیاههـای خـودرو می‌خوریم زندگی نمی‌توانیم کرد؟! آن خربزه یا هندوانه که تو می‌کاری با این گیاهها چه جدایی دارد؟! مگر آن لذتش بیش از اینها می‌باشد؟!.» بیگمان این ایرادها را گرفتی ، و بیگمان کشـاورز از پاسخ او درماندی. زیرا راستی‌را خربزه با گیاهان خودروی بدمزه در دهان گـاو و یـا خـر یـک لذت دارد.

این کسان همان حال را می‌دارند. دوباره می‌گویم : **روانهای آنان مرده و خردهاشان بیکـاره شده. اینست سرفرازی ، آزادی ، نیکی زندگانی و اینگونه عنوانها در پیش آنها هیچ معنایی نمی‌دارد و نمی‌تواند داشت. اگرهم گاهی گفتگویی از این چیزهـا کننـد سخنیسـت کـه طوطی‌وار بزبان رانده‌اند و دلهای مرده‌شان را از آنها آگاهی نخواهد بود.**

اینها سخنان شاعرانه نیست بلکه یک آمیغی را بشما روشن می‌گردانم. این حال توده‌ی بـدبخت شماست. شما از اینجا به یک نکته‌ی دیگری نیز پی خواهید برد. **این کوششهای پاکدلانه‌ی ما یک نتیجه‌اش همینست که دل‌مردگان پستنهاد شناخته گردند و دل‌زندگان از آنان جدا باشند. همین جدایی خود نتیجه‌ی ارجداریست.**

اینگونه گفتگوها می‌رفت تا در ساعت هشت نشست پایان پذیرفت.



[کتابسوزان در شهرستانها]

اما در شهرستانها خدا را سپاس که امسال در بسیاری از آنها جشن کتابسوزان گرفته شده و اینک فهرست‌وار از هر کدام چند جمله‌ای می‌نویسیم :

در تبریز :

در تبریز جشن باشکوهی در کانون آزادگان گرفته شده ، آقای اسلامی نشست را با گفتاری گشاده‌اند ، سپس درفش آورده شده و همگی بر سر پا به نیایش پرداخته‌اند. پس از آن آقای سایه‌لی گفتار «چه کتابهایی را می‌سوزانیم؟..»[1] را خوانده. سپس آقای واعظپور بگفتار پرداخته و زیان کتابها و شُوَند سوزانیدن آنها را بازنموده ، و در پایان درمیان شادمانیها و کفزدنهای یاران کتابهایی که آورده شده بوده ـ از دیوان حافظ و شعرهای سعدی و دیگران و جامع‌الدعوات و فالنامه و مانند اینها ـ بآتش انداخته شده.



۹ــ آقای اسلامی



۱۰ــ آقای سایه‌لی

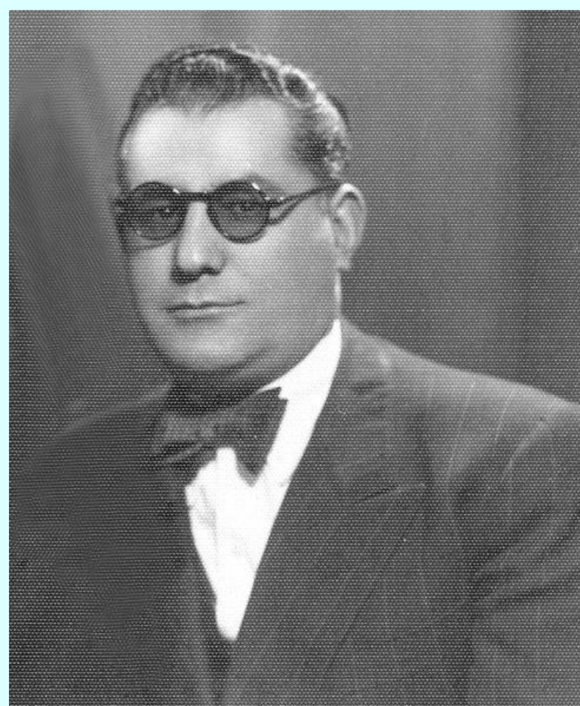
۱ـ پرچم روزانه ش ۲۵۳.

گذشته از این در خانه‌ی آقای افرا نیز با بودن ده تن از یاران جشنی برپا گردیـده و گفتارهـایی رانده شده و در پایان کتابهایی ـ از گلشن حقایق و دیوان عشقی و خیام و الف لیل و کتاب مناجـات بهائیان و مانند اینها ـ بآتش انداخته شده.

ما با خشنودی از کوششهای آقای افرا یادآوری می‌کنیم که بهتر بـودی اگـر همگـی در کـانون آزادگان بودندی. ما تا میان توده در کمتری می‌باشیم باید در هر شهری کانونی باشد و کارهـا در آن کانون انجام گیرد. این یادآوری برای سالهای آینده است.

در اهواز :

در اهواز جشن باشکوهی برپا گردیده. چون از چندی پیش ملایی زبان باز کرده الواد و ویلگردان را به پاکدینان برآغالانیده[1] آقای امام دوراندیشانه کارتهایی از پیش چاپ کرده و به یاران فرستاده و از رزمندگان در جلو در گمارده بوده. نشست با آرامش و سامان بسیاری آغاز یافته. گفتارهـایی رانـده و کتابهای ایرج و سعدی و دیگران تا سی و چند جلد سوزانیده شده.



۱۱ــ اسماعیل واعظ‌پور



۱۲ــ محمدعلی امام

۱ـ برآغالانیدن = بهایهوی و دشمنی برانگیختن.

آبادان :

در آبادان برای نخست بار امسال جشنی برپا و کتابها کـه آورده شـده بـوده سـوزانیده گردیـده. آبادان از جاهاییست که پاکدینی پیشرفت نیکی کرده و کوششهای آقایان شیشه‌گر و آرین نتیجه‌های نیکی داده.



۱۳ــ آقای شیشه‌گر



۱۴ــ محمد آرین

ارومی :

در ارومی از پاکدینان مردان و جوانان ارجداری هستند و مـا از آنـان آگـاهی چندانکـه می‌بایـد نمی‌داشتیم تا امسال نامه‌هایی از آنان رسید و پیکره‌هایی[عکس] فرستاده شد. چون در ماه آذر آقای دکتر وکیلی سفری بآنجا کردند این بجنبش یاران افزود و نشستها برپا کردنـد و روز یکـم دیمـاه در خانه‌ی آقای فرشچی جشن باشکوهی برپا گردیده و ۳۹ جلد کتـاب از رُمانهـا و کتابهـای سـعدی و حافظ و خیام و ایرج و ادبیات ایران و معجزات و مانند اینها بخورد آتش داده شده.

آقای دکتر وکیلی از ارومی با خشنودی بسیار بازگشته و چنانکـه آگـاهی می‌دهنـد چـه آقـای فرشچی و چه آقای فاخری و دیگران جوانان کاردان و دوراندیشند و برخی از سران اداره‌هـا بـا آنـان

می‌باشند. نیز جای خشنودیست که ستوان آدُرَم ـ آن جوان فداکار و پاکدل ـ کارشان به ارومی افتاده و بیاران آنجا پیوسته.



۱۵ـ آقای آدُرَم

در بندر پهلوی[۱] :

امسال در بندر پهلوی آقای رخگر که مردی درسخوانده و بادانش است و چند تن از جوانان بافهم و دانش از شاگردان سال پنجم دبیرستان به پاکدینی آشنا گردیده بآن گراییده‌اند. نخست از آقای رخگر نامه‌ای رسید و سپس آقایان فرخنیا و روشنیان و دیگر جوانان نامه‌نویسیها کردند. سپس آقای رخگر را به پیشروی پذیرفته همراه و همدست بکوششها پرداختند. آنچه ما را در تهران بیشتر خرسند گردانید این بود که روزی آقای امامی با دیگر یاران رشت به پهلوی بدیدن آنان رفتند و بدلگرمی و خونگرمی آنان افزودند.

ملایان و فرهنگیان[۲] چنانکه در همه جا با پاکدینان دشمنند و زبانشان ببدگویی و بیفرهنگی باز

۱ـ نام پیش بندر انزلی.

۲ـ کارکنان وزارت فرهنگ آن روز یا وزارت ارشاد امروزی.

است در پهلوی نیز بیکار نیستند. آن جوانـان در بیـرون آزار از ملایـان می‌بیننـد و در دبیرسـتان از فرهنگیان ، با اینحال با یک خونگرمی که شاینده‌ی جوانـان پاکدلسـت می‌کوشـند و چنانکـه آقـای عمرانی بتازگی آگاهی داده دو تن از دوشیزگان درسخوانده پا براه پاکدینی گزارده‌اند که می‌باید گفت پیشگامان این راه درمیان دختران و زنان گیلانند.

در پهلوی جشن یکم آذر با پیمان‌بندی گرفته شده بود و جشن یکم دیماه نیز در خانه‌ی آقـای رخگر گرفته شده و کتابهایی بآتش کشیده گردیده. چنانکه آقای پیرسا نوشته چون در نشست کسان دیگری از شاگردان دبیرستانها می‌بوده‌اند یک رشته گفتگوها بمیان آمده و بایرادهای آنان پاسخهایی داده شده و نشست با شکوه و هَنایش[=اثر] شاینده‌ای پایان یافته.

در هندیجان :

در هندیجان که یک جای دورافتاده‌ایست ما را یاران ارجداری هست. از دو سال باز در آنجا آقای اصولی که مردی باخرد و پاکدرونیست و خود با کشاورزی می‌زید و آقای جوانبخت که جوانی کوشا و از کارکنان فرهنگ می‌باشد با ما نامه‌نویسی داشته‌اند و در چنان جایگاه تاریکی در کوشـش بوده‌انـد. بتازگی که آقای امام از اهواز بآنجا رفته بود در نامه‌شان خشنودی بسیار از حال یاران آنجا نموده.

در هندیجان در روز یکم آذر جشن برپا کرده پیمان نیز گزارده‌اند. (از آقایان اصولی و کنعانی‌پور و جوانبخت و کنعانی‌زاده و ایرانی و علوی‌نژاد پیمان‌نامه‌ها بتهران رسیده.) در همان روز باآنکه نامی از کتابسوزان درمیان نبوده در بیرون چنین پراکنده‌اند که قرآن را خواهنـد سـوزانید و ملایـی در آنجـا بمیان افتاده و از جمله نامه‌ای بـاداره‌ی فرهنـگ خوزسـتان فرسـتاده چنـین نوشـته‌اند کـه آقایـان جوانبخت و کنعانی‌پور و ایرانی و کنعانی‌زاده و علوی‌نژاد «بجای تـدریس کتـب دبسـتانی بتـدریس کتابها و نوشته‌های آقای کسروی و ترویج عقاید او می‌پردازند».

شنیدنیست که ملایان تا ده و بیست سال پیش درسهای دبستان را «کفر» می‌شـماردند و صـد آزار به بچگـان دبسـتانی و بـه پدرانشـان می‌رسـانیدند ، و اکنـون آن درسـها را چـون کهنـه شـده

«اسلامی» می‌شناسند و این بار سر و کارشان با گفته‌های ماست.

ما بهتر می‌دانیم از این راه دور بآن ملای هندیجانی پیام فرستاده بگوییم : «آقای آخوند ، شـما راست فهمیده‌اید. نوشته‌های ما با باورهای شما ناسازگار است. ما صد ایراد بکیش شما می‌شماریم. ولی چاره‌ی کار برآغالانیدن مردم عامی نیست. چاره‌ی کار پاسخ دادنست. اگر پاسـخی داریـد بنویسـید ، وگرنه از هایهوی چه تواند بود؟!.»

به هر حال با این داستانی که در آذرماه پیش آمده بود چنانکه تلگراف آقای جوانبخت می‌رساند در یکم دیماه در آنجا باز جشنی برپا کرده و بکتابسوزان پرداخته‌اند.

در اندیمشک :

در اندیمشک از دو سال باز جوانانی از اهواز رفته و یا از آنجا برخاسته کانونی برای پاکدینی بنیاد گزارده‌اند که همیشه نامه‌هاشان بتهران و اهواز می‌رسد. چنانکه آقای نوربخش و دیگران نوشته‌اند روز یکم دیماه در آنجا نیز جشن کتابسوزان در خانه‌ی آقای یحیای هُدا گرفتـه شـده. آقـای هُـدا کـه از افسری بیرون آمده و از پیشگامان یاران آنجاست نخست گفتاری رانده و سپس کتابهایی ـ از رباعیات خیام و فالهای حافظ و مانند اینها ـ بآتش کشیده شده.



۱۶ـ یحیای هُدا

در مراغه :

مراغه که از سالهاست یکی از کانونهای پاکدینی شده تا امسال کتابسوزان نکرده بودند. ولی امسال در کانون آزادگان جشن گرفته شده که نخست سرپا ایستاده و بنیایش با خدا پرداخته و سپس کتابهای ناپاکی را ـ از رُمان و شعر و تذکرةالاولیاء (با پیکره‌ی صفیعلیشاه) و زینت‌المجالس ـ بآتش کشیده‌اند.

آقای ضیاء مقدم می‌نویسد : «بهنگامی که از بیرون آواز دلخراش شاخسی و واخسی[1] بلند می‌بود ما با خدا نیایش می‌کردیم و بخواست او این کتابها را می‌سوزانیدیم».



۱۷ـ ضیاء مقدم

در قَهفِرُخ :

در قَهفِرُخ و شهرکرد ما را دو سه تن یاران ارجمندی هست ، و چنانکه آقای هاتفی نوشته‌اند در آنجا نیز جشن کتابسوزان نوشته شده.

۱ـ دیگر شده‌ی «شاه حسین» و «وای حسین» در ترکی آذربایجان است.



۱۸ــ عباس هاتفی

در آمل :

در آمل آقای معراجی از دو سال باز کانونی پدید آورده و چنانکه آگاهی داده در یکم دیماه با بودن بخشدار و دیگران جشن برپا و کتابهای زیانمندی ـ از رُمان و شعر و مانند اینها ـ سوزانیده شده.

در کاشمر :

در کاشمر از سالهاست آقای مهندس شریعت کانونی برای پاکدینی پدید آورده. در آنجا پارسال کتابسوزان شده بود ، و چنانکه با تلگراف آگاهی داده‌اند امسال نیز جشن کتابسوزان برپا و کتابها سوزانیده شده.

اینهاست آگاهیهایی که بما رسیده. در اهواز و اندیمشک و برخی جاها کارت چاپ کرده بودند که به یاران تهران فرستادند و یک داستانی را که می‌باید در اینجا یاد کنیم آنست که چنانکه گروهبان دوم قراگوزلو می‌نویسد کارتهایی آماده گردانیده بوده افسری آنها را گرفته و پاره کرده و زبان بسخنان بیفرهنگانه گشاده.

ما ناچاریم بار دیگر ببدخواهان یادآوری کنیم که ما چشم از بیفرهنگیهای آنان نخواهیم پوشید و

کسی که زبان بزشتگویی و بیفرهنگی گشاید ما از کیفر دادن باو بازنخواهیم ایستاد. این داستان را نیز دنبال کرده و به نتیجه خواهیم رسانید.

چیز دیگری که باید یادآور شویم آنست که ما از چهار روزبه که برگزیده‌ایم از سال آینده تنها در دو تای آنها که یکم آذر و یکم فروردین باشد بفرستادن تلگراف و کارت خواهیم پرداخت. یکم دیماه تنها برای سوزانیدن کتابهای ناپاکست و ما امیدمندیم چنانکه امسال باشکوهتر از پارسال می‌بود سال آینده باشکوهتر از امسال گردد و در همه جا که یاران ما هستند جشن برپا کنند و گفتارها رانند و کتابهای زیانمند را از میان برند و گزارش را بما در تهران آگاهی فرستند. چون این روزبه با آذر نزدیکست بفرستادن کارت و تلگراف پرداخته نشود.

فروردین ۱۳۲۳ که در پیش است ما در تهران کارت چاپ خواهیم کرد. در شهرستانها نیز اگر می‌خواهند خودشان کنند و یا آگاهی دهند که ما از چاپ کرده‌های اینجا برایشان بفرستیم.

خجسته‌بادهای تلگرافی

از تبریز :

آقای کسروی روزبه یکم دیماه را که مراسم کتابسوزان آن با شکوه بسیاری انجام یافت به پیشگاه راهنمای بزرگ و همه‌ی پاکدینان خجسته‌باد گفته امیدمندیم با سرپرستی آن پیشوای گرامی در نبرد با گمراهیها فیروزمند گردیده و در پیشرفت آمیغها کامیاب شویم. آزادگان

از رشت :

آقای کسروی روزبه یکم دیماه بر شما و همه‌ی پاکدینان خجسته باد. مهندس عزمی

از رشت :

آقای کسروی روزبه یکم دیماه بر شما و یاران خجسته باد پیمان می‌بندم در این راه وَرجاوَند[1]

۱ـ وَرجاوَند = ارجمند از دیده‌ی دین و خداشناسی ، مقدس.

کوشا بوده و با گمراهیها در نبرد باشم خدا را باین پیمان گواه می‌گیرم.   توسلی



۱۹ــ مهندس عزمی



۲۰ــ آقای توسلی

از رشت :

آقای کسروی روزبه یکم دیماه بر شما و یاران خجسته باد پیمان می‌بندم در این راه ورجاوند کوشا بوده و بایای[وظیفه] خود را [به] پایان رسانم خدا را باین پیمان گواه می‌گیرم.   امامی

از رشت :

آقای کسروی خجسته‌روزبه یکم دیماه را بآن پیشوای ارجمند شادباش گفته از خداوند بزرگ تندرستی و کامیابی روزافزون شما را آرزومندم.   شهابی

از رشت :

آقای کسروی روزبه یکم دیماه بر شما و همه‌ی یاران خجسته باد پیمان می‌بندم در پراکندن آمیغها همراه بوده خدا را گواه می‌گیرم. اصغریان

از کاشمر :

آقای کسروی جشن کتابسوزی باشکوه بس بیش از سال پیش انجام شادباش خود را بهمه‌ی

آزادگان ویژه آن پیشوای ارجمند می‌فرستم. شریعت برهانی

از اندیمشک :

آقای کسروی جشن کتابسوزان یکم دیماه بآن برادران پاکدین بویژه بآن رهبر ارجمند خجسته‌باد می‌گویم. از سوی پاکدینان اندیمشک بهزاد مختارنژاد

از فردوس :

آقای کسروی جشن کتابسوزان را به پاکدینان خجسته‌باد می‌گویم. نقوی پاکباز

از اسپهان :

آقای کسروی خجسته‌باد یکم دیماه را با دلی شاد و پرجوشی بسوی شما و همراهان می‌فرستم و با دلی پاک در راه پاکدینی کوشانم. از اسپهان کاویان جهرمی

از ارومی :

آقای کسروی روزبه یکم دیماه را بشما و یاران خجسته‌باد گفته خدا را گواه می‌گیرم که آیین پاکدینی را پذیرفته و آمیغهای آن را دریافته‌ام و با جان و داراک [= ثروت] خود برای همه گونه فداکاری در این باره آماده هستم و همیشه در پراکندن آمیغها و نبرد با گمراهیها و بیدینیها خواهم کوشید. ستوان‌یکم حمید آدُرَم

از آبادان :

آقای کسروی جشن کتابسوزان برای راهنمای بزرگ و همه‌ی یاران خجسته باد. از سوی پاکدینان آبادان آرین

از پهلوی :

آقای کسروی روزبه یکم دیماه را که روزبه کتابسوزان است بشما راهنمای پاکدینان خجسته‌باد گفته و پیشرفت آمیغها را از آفریدگار پاک خواهانیم. پاکدینان پهلوی

از قَهفِرُخ :

آقای کسروی روزبه کتابسوزان بشما و همه‌ی آزادگان پیروز باد ، جشن کتابسوزان ما نیز بخشنودی انجام یافت. هاتفی

از جهرم :

ای پیشگامان راه رستگاری ای برادران پاکدین روز ورجاوند یکم دی بهمه‌ی شما بویژه راهنمای ارجمند شادباش می‌گویم. جهرم شهریار کاویان ، منوچهر کاویان

از هندیجان :

آقای کسروی بخواست خدا جشن یکم دی برگزار ، از سوی همراهان بآن پیشوای گرانمایه و دیگر برادران پاکدین خجسته‌باد گفته و آفریدگار را گواه می‌گیریم که در پیشرفت آمیغها با ایثار جان و داراک بر پیمان خود استوار خواهیم بود. هندیجان جوانبخت



در اینجا آنچه باید یاد کرد آنست که میاندوآب یکی از کانونهای پاکدینی است و ما را در آنجا یاران ارجداری هست. ولی در این روزبه از نابسامانی پست تاکنون آگاهی از آنان نرسیده و ما چشم براهیم که برسد.

[تلگراف میاندوآب در هنگام چاپ کتاب رسیده و در سات (صفحه) پایانی آمده و ما آن را در اینجا می‌آوریم :]

میاندوآب

چنانکه در هنگام چاپ آگاهی رسیده در میاندوآب نیز در روز یکم دیماه در خانه‌ی آقای مسعودی جشنی برپا و کتابهای بسیاری را بآتش کشیده‌اند.



۲۱ـ عزت‌الله مسعودی

پیمان‌بندیها

چنانکه در تلگرافها دیده می‌شود بسیاری از یاران پیمان خود را با تلگراف آگاهی داده‌اند. برخی نیز ـ از آقای علیمحمد کاویان از اسپهان ، آقای هاتفی از قَهفِرُخ ، آقایان معراجی و شریفی از آمل ، و آقایان اصولی و دیگران که نامهاشان برده‌ایم از هندیجان ، آقای فاخری از ارومی با نامه پیمان گزارده و بنزد ما فرستاده‌اند.

در آبادان چون در سایه‌ی پیشامدی در پست ، دستور پیمان تا یکم دیماه بآنجا نرسیده بوده سپس که رسیده چنین خواسته شده که پیمانگزاری را به نوروز نگه دارند. ولی چهل و پنج تن از یاران بآن خرسندی نداده براهنمایی آقای آرین پیمانگزاری کرده و چگونگی را بتهران آگاهی داده‌اند.

چنانکه گفته‌ایم این پیمان‌بندی برای یکدلی و استواریست. برای آنست که بیکبار همدست و همراه گردیم و نیروهای خود را رویهم ریزیم و در برابر گمراهان و بدخواهان دسته‌ای پدید آوریم. با این کار بزرگی که پیش گرفته‌ایم بیش از همه باید درپی پاکدلی و استواری خود باشیم.

هستند کسانی که بنزد ما می‌آیند و بسخنان ما گوش می‌دهند و آنها را می‌پذیرند ، ولی نمی‌خواهند از هوسبازی و جداسری دست بردارند. پیمان‌بندی برای اینست که یادآوری کنیم آن کسان از ما جدا گردند و ما بدانیم که در این راه کوشش و پاکدینی که‌ها با ما همراه می‌باشند. اینست یادآوری می‌کنیم که در جاهایی که پیمان‌بندی نشده و یا کسانی که در پیمان‌بندی نبوده‌اند برای روزهای نوروز آماده گردند.

یادداشت سات ۱۰ (از ویراینده) :

این نکته امروز بیشتر درخور پروا است : گیریم در گذشته کسانی چون خود دربند نیکیها نبوده گرفتار آلودگیها و پستیهایی بودند ، اینست باک از شعرهای زیانمند و پستی‌آور نکردند و چنان دیوانهایی را بچاپ می‌سپردند ، آیا امروز چه عنوانی برای چاپ اینگونه کتابها درمیانست؟!.. امروز که حکومتی سر کار آمده که در تلویزیونش در یک روز صد بار بیشتر سخن از مسلمان بودن و ارج نهادن به «ارزشهای اسلامی» و پابندی به «اسلام» می‌رانند ، پس چرا بدستور قرآن رفتار نمی‌کنند؟!. مگر قرآن شاعران را نکوهش نکرده؟!.. اگر از چنین دستورهایی می‌توان گردن پیچید ، چرا از دیگرها نتوان پیچید؟!.. از این گذشته ، اساساً داستان چاپ آن دیوانها ، برنامه‌های شعرخوانی و مشاعره ساختن ، بر سر گور این شاعر و آن شاعر سرسال زایش راه انداختن و اینگونه کارها ، بدآموزی و تباه گردانیدن مردم است. همان مردمی که شما وانمود می‌کنید «مسلمان واقعی» بودنشان را می‌خواهید ... آیا ما نباید اینها را نیرنگ بدانیم؟!

امروز کی باد بآتش ادبیات خانمانسوز دوره‌ی مغول می‌زند؟.. در این کارها بیشتر سازمانهایی همچون «تبلیغات اسلامی» و «صدا و سیما» یا «وزارت ارشاد» دست دارد. آن وزارتی که پیاپی دم از «ارزشهای اسلامی» می‌زند ، آن وزارتی که پیاپی مجوز این فیلم و آن کتاب و آن دیگر روزنامه را بنام ضدیت با «شئون اسلامی» رد می‌کند ، پاسخ دهد : مگر این رباعیات و دهها مانندهای آن با شئون اسلامی سازگارند که در همین سی‌واند سال گذشته پیاپی چاپ گردیده‌اند؟! اینهمه ستایش باده و باده‌گساری با کدام اسلام سازگار است؟! آیا ساده‌بازی ، چاپلوسی ، بیغیرتی ، زبونی نمودن و گدایی را ستودن با اسلام سازگار بوده که آنگونه کتابها مجوز چاپ گرفته؟!.. نه آنکه ایراد تنها به کتابهاست ، همان تلویزیون و رادیو و سینما و مجله‌ها پر است از اینگونه بدآموزیها. پس آن وزارتخانه چه کاره است؟!

از یاد نمی‌رود که در روزهای پس از بهمن ۵۷ سخن از بزرگ‌داشتگان زمان «طـاغوت» بمیـان می‌آمد و در آن میان نامهای خیام و حافظ بگناه باده‌پرستی شنیده می‌شد و سـخن از برداشـتن نـام ایشان از خیابانها و دیگر جاها بر زبانها افتاده بود. همچنین گاهی نیز سخن بیدینی و تکفیر ایشان در نمازهای جمعه شنیده می‌شد. از اینجا این اندیشه نیرو گرفت که گویا بزودی نبردی نیز بـا شـاعران بی‌دین خواهد رفت.

ولی این سخنان جز یکی دو ماه نپایید و سردمداران با رفتار خویش نشان دادنـد کـه ایـن ابـزار ماکیاولی را که بکار فرسودن مغزها و کاستن از فروغ خردها و پست گردانیدن خویها می‌آید از دست دادن نمی‌خواهنـد. دانسـته شـد کـه سـرگرم گردانیـدن مـردم بـاین زیانکاریهـا جـزو سیاسـتهای سررشته‌داران است و گویا کسانی که دم از تکفیـر آن شـاعران و برداشـتن نامهاشـان می‌زده‌انـد بـه «سود»های چنان سیاستی پروا نداشته با دیگران «هماهنگ» نبوده‌اند. اینست دیـری نکشـید کـه ایشان نیز دم فروبستند.

از اینجا این نتیجه بدست آمد که دعواها بر سر لحاف ملانصـرالدین یـا همـان سررشـته‌داری و بهره‌مندیهایی که یک دسته‌ی آزمند برای خود چشم می‌داشتند بوده و اسلام و شئون و ارزشهای آن تنها پرده‌ای است برای پنهان داشتن این خواست.

روشنتر گوییم : آنچه در نزد ایشـان ارج دارد همـان بهره‌هـا و سـودهایی اسـت کـه از رهگـذر برانداختن رژیم گذشته بدستشان آمده. ایشان را با خویهای نیک و رستگاری و بهبود وضـع مـردم و کشور کاری نیست ـ اگرچه این بی‌پروایی به بهای زیردست گردیدن ، تهیدستی ، پستی ، بیخردی ، بردگی ، بیناموسی ، چاپلوس‌پروری ، و کوتاه‌سخن نابودی مردم و کشـور انجامـد (کـه انجامیـده) و کسی که شرم از این تیره‌دلیها دارد درمیانشان دیده نمی‌شود.

یادداشتهای پایان کتاب

یادداشتهای پایـان کتـاب را گـردآوری کـرده در اینجا می‌آوریم. ویراینده

پیشرفت ما در تاریخ مانندی نداشته

آنچه می‌باید در پایان دفتر نویسیم آنست که برخی از بدخواهان ، چون دستشـان از هـر کـاری کوتاه گردیده ـ زیرا نه آن دل پاکی می‌دارند که بیایند و با ما همدسـت باشـند و نـه بگفتـه‌های مـا پاسخی می‌توانند ـ و از آنسوی بدنهادی نیز آسوده‌شان نمی‌گزارد اینست چاره را در آن می‌بینند کـه چون با یکی از یاران ما برخوردند بریشخند پردازند و جمله‌های نیشـداری بزبـان آورنـد ، و یـا از در فریبکاری درآمده و زبان به پند گشاده چنین گویند : «حرفهایی که آقای کسروی می‌گوید راستست. من خودم هم طرفدارش بودم ولی دیدم پیش نخواهد رفت ...»

ما می‌خواهیم در اینجا بآنان پاسخ نویسیم. نخست به یاران می‌گوییم کـه **پیش از آنکه بسخن آن کسان گوش دهند بیاد آورند که آنان کیستند و دارای چه ارجی می‌باشند.** بیاد آورند که آنان بیرگانیند که با همگی توده‌شان به زبونی و بدبختی و زیردستی دچار گردیده‌اند ، و ما که از دور و نزدیک دست بهم داده برهایی آنان و توده‌شان می‌کوشیم و پاکدلانه جانفشانیها می‌کنیم ، آنان نـه تنها با ما همدستی نمی‌کنند ، در کنار ایستاده بکارشکنی نیز می‌کوشند. این را بیـاد آورنـد و نیـک اندیشند که سر و کارشان با یک مرد پستی از «تیپ کولیان» است ، و آنگاه بیندیشـند آیـا شـاینده است که با چنان کسی بی‌ارج همسخن گردند؟!.. آیا شاینده است که با مرد پستی که پی کار و پیشه نرفته و همچون سگان چشم بسفره‌ی حاجیها و مشهدیهای بازار دوخته می‌خواهـد تکـه‌نانی از آنهـا

برباید بگفتگو پردازند؟!. آیا شاینده است که با مرد بسیار بی‌ارجی کـه در «روزگـار اسـتالینگراد» بـا ستایشگری از صوفیان و کتابنویسی در زمینه‌ی صوفیگری نان می‌خورد روبرو ایستند؟!.

ما گفتیم و دوباره می‌گوییم : **انبوهی از ایرانیان در نتیجه‌ی آلودگیهای هزارسـاله گـوهر آدمیگری خود را از دست داده‌اند ، و این بسود کشور و بسود ماست کـه آنـان شـناخته گردند و جدا باشند.** به هر حال نه هر که رویه‌ی[1] آدمی می‌دارد آدمیست. نه به هر کـه ارج آدمـی توان نهاد. اینگونه کسان را باید جانوران پستی شمرد و چون روزش رسید سزاشان داد.

دوم می‌گوییم : پیشرفت چیست؟!.. این نادانان چنانکه معنی بسیار چیزها را ندانسته‌اند از معنی پیشرفت نیز ناآگاه می‌باشند. اگر کسی معنی پیشرفت را می‌داند این می‌داند که ما به تندی بسـیاری پیش می‌رویم. پیشرفت ما در تاریخ بیمانند است.

ما ده سالست بکار برخاسته‌ایم و خواستمان اینست که یک شاهراهی بروی جهـان بـاز کنـیم و همه‌ی گمراهیها را براندازیم ، و در این زمینه در ایران که زیر پای ماسـت بـا گمراهیهـای ریشـه‌دار گوناگونی از صوفیگری و شیعیگری و خراباتیگری و بهـائیگری و مـادیگری و اروپـاگری[2] و هیـاهوی ادبیات روبرو شده با دسته‌های بسیاری به نبرد ناچار گردیده‌ایم و در چنین نبرد بیماننـدی همیشـه فیروزیم و اینک نشانه‌های فیروزی که می‌شماریم :

نخست : با اینهمه دشمنان در ایران ده سال پایداری نموده نه تنهـا از پـا نیفتـاده‌ایم روز بـروز نیرومندتر گردیده و اکنون خود دسته‌ی توانایی می‌باشیم.

دوم : اینهمه دشمنان ، با دلیل زبان همگی را بسته‌ایم. آنهمه ایرادها ما بآنان می‌گیریم و آنهمه نادانیها که از ایشان می‌شماریم تاکنون نتوانسته‌اند به یکی پاسخ دهند و یا آنان نیز ایرادی گیرند.

ملایان از بدترین دشمنان ما هستند و در ایران و نجف بیش از ده‌هزار تن می‌باشـند و بخواسـت

۱ـ رویه (ruye) = شکل ، صورت ، ظاهر.

۲ـ اروپاییگری یا اروپاگری ، پیروی از آیین و آداب اروپاییان کردن و هوادار آن بودن است.

خدا در برابر ما درمانده‌اند. بسیاری از ایشان می‌خواهند که کاری کنند و نشستها برپا می‌گردانند ولی راهی بروی خود باز نمی‌یابند. می‌خواهند بایرادهای ما پاسخ دهند می‌بینند نمی‌توانند. می‌خواهند به پرده‌کشی پرداخته سخنان ما را بگیرند و بگویند ما نیز همینها را می‌گوییم می‌بینند نخواهد شد. می‌خواهند «اصل اسلام» را پیش کشتند می‌بینند ما آن راه را نیز برویشان بسته‌ایم.

تنها آنان نیستند. هواداران خیام و حافظ با آن دسته‌بندیهای بزرگ در برابر ما چه توانستند کرد؟!.. همین بسته بودن زبانها بهترین نشان فیروزیست. چنانکه زبانهاشان بسته‌ایم بخواست خدا دستهاشان نیز خواهیم بست.

کسانی که می‌گویند : «پیش نمی‌رود» ، بهتر است تاریخ جنبشهای دیگر دینی را بیاد آورند. بنیادگزار اسلام تنها با یک گمراهی (بت‌پرستی ساده‌ی عرب) روبرو می‌بود و سیزده سال در مکه کوشیده ناچار شد به مدینه گریزد و در آنجا با جنگ و شمشیر پیش آید. ما با ده گمراهی ریشه‌دار درهم روبرو می‌باشیم و بخواست خدا تاکنون با آزادی سخنان خود را گفته‌ایم و در آینده هم خدا آگاهست که از چه راهی پیش خواهیم آمد.

کسانی که ما را بپای فلان «حزب» می‌برند همین نشان نادانی و نافهمی ایشانست. ما هیچگاه نمی‌خواهیم مردم را به هر گونه که هستند بسر خود گرد آوریم. خواست ما بسیار جدا از اینهاست.

به هر حال ما پاسخ آن بدخواهان را با این کتاب می‌دهیم. این کتاب که نمونه‌ای از جوش و جنب یاران ماست بهترین پاسخ بآنان می‌باشد. جشن کتابسوزان که دو سالست آوازش برخاسته بدینسان به بیشتر شهرها رسیده کتابها که نیک و بد ارجمند شمرده شدی بدینسان بآتش کشیده می‌گردد. اینست نمونه‌ای از پیشرفت ما.

در سیاست نیز ما از همگی پیشتریم

کسانی نیز می‌گویند : «شما بسیاست وارد نمی‌شوید». اینان معنی سیاست را هم نمی‌دانند.

رقصیدن با ساز دیگران ، و یا کوشیدن بنمایندگی در پارلمان ، و یا نبرد کردن با دولت را «سیاست» می‌شمارند.

ولی اگر کسی معنی سیاست را می‌داند این می‌داند که ما در آن باره نیز از همگی پیشتریم. ما یک راه سیاستی را پیش گرفته‌ایم که نتیجه‌اش بیگمانست. **یک راهی را پیش گرفته‌ایم که از اکنون تا هزار سال دیگر حال جهان روشنست.**

این سیاست ماست که ایرانیان و دیگر شرقیان باید از آلودگیها که مایه‌ی درماندگی و سرگردانیشان شده بیرون آیند تا توانند با غربیان همسری[=هم‌شأنی] نمایند ، توانند در راه زندگی با آنان همگام گردند. شرقیان با این آلودگیها سرنوشتشان جز زیردستی و یوغ‌کشی نتواند بود ، و چاره همانست که از آلودگیها پاک گردند. از آنسوی غربیان نیز باید از این زندگانی که بنیاد آن بزورآزمایی و نبرد است و نتیجه‌ی بد آن را اکنون با دیده می‌بینند دست بردارند ، و از یوغ گزاردن بگردن شرقیان و در آلودگی نگاه داشتن آنها که یک سیاهکاری تاریخیست درگذرند.

برای زندگی یک راه بخردانه‌ی بسیار بهتر از این هست. یک آیینی هست که چه شرقی و چه غربی با خوشی و سرفرازی توانند زیست و جهان بسیار خرمتر و آبادتر از این تواند بود.

این راه سیاست ماست و ما باین راه درآمده‌ایم و گام بگام پیش می‌رویم ، و با راهنمایی خدا و با این توشه‌ی خدادادی آن را بپایان خواهیم رسانید. امروز ما در ایران یک دسته‌ایم و بزودی دیده خواهد شد که از هر گوشه‌ی جهان خردمندان و دانشمندان با ما همراه گردند و آواز خود را بآواز ما اندازند.[۱]

۱ـ درباره‌ی سیاست بنگرید بکتاب «در راه سیاست».

واژه‌های ناآشنا و کم‌آشنا

آخشیج	ضد
آک	عیب
آمیغ	حقیقت
آهنگ	قصد
اروپاگری	پیروی از آیین و آداب اروپاییان کردن و هوادار آن بودن
از هزار سال باز	از هزار سال پیش باین طرف
انبوهی	جمعیت
باشنده	(فرد) حاضر ، مقیم
بایا	وظیفه ؛ واجب
برآغالانیدن	بهایهوی و دشمنی برانگیختن
برتری فروختن	خود را بهتر از دیگری / دیگران وانمودن
بی‌شُوَند	بی‌سبب
بیکبار ؛ بیکباره	بکلی ، کلاً
پابستگی	تقید
پلشت‌روبی	ضدعفونی کردن
پندار	خیال ؛ خرافه
پندارپرستی	خرافه‌پرستی
پیکره	عکس
تقویم	گاهشماری
توده	ملت
چیستان	معما
خَستُوان	مقر ، معترف
خوی	عادت
خیم	خصلت
داراک	ثروت
راستکار	درستکار ، امین
رده	صف ، ردیف
روزبه	عید
رویه (ruye)	شکل ، صورت ، ظاهر
زند (zand)	شرح
سات	صفحه
سپهر	طبیعت
ستاره‌ی گردنده	سیاره
سَهاننده	احساس‌برانگیز
سَهِش	احساس
شایا	همیشه لایق
شایستن	لایق بودن
شاینده	لایق
شُوَند	سبب
فیروز	موفق
کاچال	اثاث
گزیر	تصمیم
گزیریدن	تصمیم گرفتن
مویشگر	روضه‌خوان
نابسامانی	بی‌نظمی
همچشم	رقیب
همسری	هم‌شأنی
هَنایش	اثر
هوده	نتیجه

کتابها و گفتارهای همبسته با این کتاب

کتابها :

دادگاه

در راه سیاست

یکم دیماه ۲۳

یکم دیماه و داستانش

گفتارها :

چه کتابهایی را می‌سوزانیم؟.. (پرچم روزانه ش ۲۵۳)

کتابها و گفتارها را می‌توانید از کانال تلگرامی «کتابخانه‌ی پاکدینی» بنشانی زیر دریافت کنید :

https://telegram.me/kasravi_ahmad